

کارکرد سیستم بین الملل در جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران

نویسنده: ابراهیم متقی *

چکیده

به دلیل تعارضات فرهنگی، تاریخی و ژئوپلیتیکی ایران و عراق که در پهنه تاریخ سیاسی منطقه وجود داشته است؛ عده‌ای بر علل منطقه‌ای جنگ تحمیلی عراق بر علیه جمهوری اسلامی ایران تأکید داشته‌اند. برخی دیگر با تأکید بر مؤلفه‌های شخصیتی و روانی صدام حسین، علل شکل‌گیری جنگ را متأثر از ماجراجویی و قدرت‌طلبی وی دانسته‌اند.

در این مقاله به شاخص‌های نظام و سیاست بین‌الملل توجه شده و تأثیر آن بر رفتار سیاسی و نظامی عراق بررسی گردیده است. بنابراین با بهره‌گیری از نگرش سیستمیک؛ نقش قدرت‌های بزرگ، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در روند جنگ و سرنوشت آن تحلیل گردیده است.



مقدمه‌ای بر پیوستگی جنگ، انقلاب و سیستم بین‌الملل

در مباحث مربوط به جامعه‌شناسی انقلاب، پیوستگی همه‌جانبه‌ای بین جنگ و تحولات خشونت آمیز در نظام‌های انقلابی، مورد توجه قرار گرفته است. این امر در انقلاب‌های امریکا، فرانسه، روسیه و انقلاب اسلامی ایران قابل مشاهده بوده و بخش قابل توجهی از تاریخ سیاسی آن‌ها را به خود اختصاص داده است. در این روند بازیگران اصلی نظام بین‌الملل برای مهار و کنترل انقلاب‌ها، اقداماتی را در جهت کاهش پتانسیل انقلابی و جلوگیری از سرایت امواج انقلابی به سایر کشورها به انجام رسانده‌اند.^(۱)

* آقای دکتر ابراهیم متقی استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشند، ایشان مؤلف کتاب تحولات سیاست خارجی آمریکا (مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵) می‌باشد.

1- J.C.Davies, "The Dynamics Of War and Revolution", (New york:Vintage

در اینگونه موارد، بازیگران اصلی در سیاست بین‌المللی به نوعی تفاهم و اجماع بین‌المللی دست می‌یابند و در نتیجه، هر یک سطحی از مشارکت را برای «مهار» امواج انقلابی و در راستای سیاست «حفظ وضع موجود» به انجام می‌رسانند. مفهوم این امر رویارویی ساخت‌های محافظه‌کار در سیاست بین‌الملل با تحولات انقلابی می‌باشد.

هدف اصلی آنان از انجام اینگونه اقدامات، حفظ هنجارهای سنتی و جلوگیری از اشاعه و گسترش هنجارها و پارادایم‌های جدید در عرصه کارکردی، نهادی و رفتاری می‌باشد. در اینگونه موارد، بازیگران اصلی در سیاست بین‌المللی به نوعی تفاهم و اجماع بین‌المللی دست می‌یابند و در نتیجه، هر یک سطحی از مشارکت را برای «مهار» امواج انقلابی و در راستای سیاست «حفظ وضع موجود»^{*} به انجام می‌رسانند. مفهوم این امر رویارویی ساخت‌های محافظه‌کار در سیاست بین‌الملل با تحولات انقلابی می‌باشد.^(۱)

این توضیح لازم است که انقلابها در ابتدای امر خود را بر سیستم‌های «تابع منطقه‌ای»^{**} تحمیل می‌نمایند، در نتیجه اگر اقدامات بازدارنده‌ای در جهت مهار آنان به انجام نرسد از یک سو سلسله مراتب پذیرفته شده در سیستم منطقه‌ای به چالش کشیده می‌شود و از سوی دیگر سایر سیستم‌های تابع منطقه‌ای را متأثر از اقدامات و جهت‌گیری خود خواهد نمود.

به این ترتیب، نحوه و مکانیسم کارکردی و رفتاری انقلابها در سیاست بین‌الملل در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی صورت می‌پذیرد، اما تأثیر مستقیم آنرا میتوان در حوادث و رویدادهای منطقه‌ای به‌گونه‌فراگیرتری مورد مشاهده قرار داد. به همین دلیل است که واحدها و بازیگران منطقه‌ای حساسیت بیشتری نسبت به ظهور بازیگر جدید و یا روند نوین در رفتار و سیاست‌های منطقه‌ای به انجام رسانده و این امر به شکل‌گیری شرایطی منجر می‌شود که سطح شدیدتری از تعارضات در سیستم منطقه‌ای بوجود می‌آید.

شکل‌گیری جنگ‌های منطقه‌ای و یا انواع دیگری از چالش‌ها و

books,1962),P.75.

*Status quo policy

1 Max Pettee,"The Process Of Revolution", (New york:Free press,1938),P.311.

** Sub ordinate System

تعارضات از جمله گسترش جنگ‌های کم‌شدت علیه کشور انقلابی نیز جدا از اراده و پشتیبانی بازیگران اصلی ساختار نظام بین‌الملل نبوده و به این ترتیب می‌توان پیوستگی مشهودی بین شرایط و الگوهای انقلابی در سیستم‌های تابع منطقه‌ای و اقدامات بازدارنده سیستم بین‌الملل مشاهده نمود.

به طور طبیعی اینگونه چالش‌ها و ستیزش‌ها منطقه‌ای در نگرش سیستمیک به سیاست بین‌الملل، جدا از تمایل وارده بازیگران اصلی در ساختار نظام بین‌الملل نبوده و اصطلاحاً نوعی اجماع و هماهنگی در الگوهای رفتاری بین بازیگران منطقه‌ای و بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل و در برخورد با کشور انقلابی ایجاد می‌شود.

شکل‌گیری جنگ‌های منطقه‌ای و یا انواع دیگری از چالش‌ها و تعارضات از جمله گسترش جنگ‌های کم‌شدت* علیه کشور انقلابی نیز جدا از اراده و پشتیبانی بازیگران اصلی ساختار نظام بین‌الملل نبوده و به این ترتیب می‌توان پیوستگی مشهودی بین شرایط و الگوهای انقلابی در سیستم‌های تابع منطقه‌ای و اقدامات بازدارنده سیستم بین‌الملل مشاهده نمود.

این روند در جنگ تحمیلی که علیه جمهوری اسلامی ایران و در طی سالها ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ صورت گرفت، قابل مشاهده می‌باشد. در این الگو، کارکرد و اقدامات جنگی عراق در برخورد با جمهوری اسلامی ایران بدون تمایل وارده بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل تحلیل نگردیده و می‌توان نوعی اجماع کارکردی را در این زمینه مشاهده کرد.^(۱) بر این اساس می‌توان تأکید داشت که شکل، ماهیت، الویت‌ها و کارکرد ساختار نظام

* Low Intensive War

۱- در ادبیات سیاسی و نظامی ایران هرگاه صحبت از جنگ هشت ساله بر علیه جمهوری اسلامی ایران می‌شود آنرا موصوف به اقدامات جنگی و تجاوزگرانه عراق می‌نمایند، در حالیکه بر اساس نگرش سیستمیک به جنگ تحمیلی باید حوزه فراگیرتری از اقدامات خصمانه را مورد ارزیابی قرار داده و کشور عراق را به عنوان عامل و عنصر اجرایی این فرآیند، مورد اطلاق قرار داد. در نتیجه جنگ تحمیلی حاصل واکنش سیاست بین‌الملل بر علیه جمهوری اسلامی ایران بوده و عراق چنین فرآیندی را به انجام رساند.

بین‌الملل به عنوان «متغیر مستقلی»^{*} به شمار می‌آید که بر رفتار جنگی عراق، پشتیبانی لجستیک و معنوی بازیگران اصلی نظام بین‌الملل از اقدامات جنگی عراق و همچنین نوع واکنش‌های نظام جمهوری اسلامی ایران در اقدامات مقابله‌جویانه خود در روند جنگ موثر بوده است. برای ادراک قانونمند و فراگیرتر این امر لازم است که:

فرضیه اصلی مقاله حاضر تأکید بر این امر دارد که شکل‌گیری جنگ تحمیلی رویدادی دو جانبه در راستای «کنش متقابل» ایران و عراق نبوده، بلکه پشتیبانی بازیگران بین‌المللی از مواضع و کارکرد عراق از یک سو به طولانی شدن و گسترش جنگ منجر گردیده و از سوی دیگر عامل اصلی در شکل‌گیری و تداوم جنگ تحمیلی به شمار می‌آید. در این روند، سیستم بین‌الملل به گونه‌ای هماهنگ و با ضریب انحراف محدودی از عراق برای کاهش پتانسیل و امواج انقلاب اسلامی پشتیبانی نموده است.

الف: سیستم بین‌الملل با نگرش کلاسیک تعریف گردیده و در این رابطه نقش بازیگران اصلی در ساختار نظام بین‌الملل و همچنین حوادث منطقه‌ای تبیین شود. زیرا شکل‌گیری هر پدیده‌ای از جمله جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی به همانگونه‌ای که یک موضوع منطقه‌ای می‌باشد؛ زمینه‌ها، علل و بازتاب‌های بین‌المللی نیز خواهد داشت.

ب: اقدام و عملکرد واحدهای مداخله‌گر بین‌المللی که در حوزه خلیج فارس منافع ژئوپلتیکی داشته و انقلاب اسلامی ایران، منافع و اهداف آنان را با خطرات محیطی روبرو خواهد کرد، شناسایی گردند.

ج: مواضع قدرت‌های بزرگ و همچنین سایر بازیگران بین‌المللی که در روند جنگ تحمیلی اقداماتی را به انجام رسانده و یا مواضعی را اتخاذ نموده‌اند، بررسی گردیده تا جلوه‌های بین‌المللی جنگ به گونه مطلوب‌تری تبیین گردد.

فرضیه اصلی مقاله حاضر تأکید بر این امر دارد که شکل‌گیری جنگ تحمیلی رویدادی دو جانبه در راستای «کنش متقابل»^{**} ایران و عراق نبوده، بلکه پشتیبانی بازیگران بین‌المللی از

* Independent Variable ** Interaction

مواضع و کارکرد عراق از یک سو به طولانی شدن و گسترش جنگ منجر گردیده و از سوی دیگر عامل اصلی در شکل‌گیری و تداوم جنگ تحمیلی به شمار می‌آید. در این روند، سیستم بین‌الملل به گونه‌ای هماهنگ و با ضریب انحراف محدودی از عراق برای کاهش پتانسیل و امواج انقلاب اسلامی پشتیبانی نموده است.

مفهوم سیستم سیاسی بین‌المللی

سیستم بین‌الملل یک چارچوب نظری تلقی گردیده که بر اساس آن پدیده‌های رفتاری در سطوح مختلف را به یکدیگر پیوند داده و از آن نتایج کلی استنتاج می‌کند. بسیاری از موضوعات و مسائل مربوط به سیاست بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل و امنیت بین‌الملل بر این اساس مورد توجه و تحلیل قرار می‌گیرند. بنابراین، سیستم بین‌الملل باید پاسخگوی علل شکل‌گیری رویدادهای خاص رفتار بین‌المللی و ستیزش‌های منطقه‌ای از جمله جنگ تحمیلی هشت‌ساله علیه جمهوری اسلامی ایران باشد. موضوعات دیگری در حوزه امنیت بین‌الملل از جمله جنگ قره‌باغ، روند صلح اعراب و اسرائیل و گسترش ناتو به سوی اروپای شرقی در این رابطه قابل تحلیل می‌باشد.

از سوی دیگر سیستم بین‌الملل باید پاسخگوی علل رفتاری واحدهای سیاسی، اتحادیه‌ها و سازمانهای فراملی باشد. نوع و مختصات نظام بین‌الملل به لحاظ ساختاری، تعداد بازیگران تأثیرگذار بر رویدادها و توانائی انعطاف آن بخشی دیگر از نگرش سیستمی به روابط بین‌الملل را در بر می‌گیرد. بنابراین سیستم بین‌الملل بیان‌کننده شکل کلی و کلان رفتار سیاسی میان بازیگران می‌باشد. ماهیت قدرت، سطح نفوذ سیاسی و تعامل میان واحدها بر اساس شاخص‌های کلی نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. بطور مثال در سیستم «موازنه قوا»^{*} اشکال متفاوتی از ائتلاف و اتحاد میان بازیگران در مقایسه با سیستم دوقطبی منعطف یا متصلب ایجاد می‌شود. این امر نوع تصمیم‌نخبگان در واحدهای ملی را در حوادثی از جمله بحران، ستیزش و جنگ‌های منطقه‌ای شکل می‌دهد. در این نگرش عملکرد واحدهای سیاسی به عنوان تابعی از توزیع قدرت در سیستم بین‌المللی تحلیل می‌گردد.

* Balance Of Power

در حالی که اگر به سیاست بین‌الملل از دیدگاه کنش و واکنش متقابل صرف، میان تعدادی از واحدهای سیاسی نگریده شود و به وضعیت ساختاری نظام بین‌الملل و چگونگی تعامل بر خاسته از ماهیت و طبیعت سیستم بین‌الملل توجهی نگردد، نوع و سطح تحلیل به صورت کاملاً متفاوتی بیان می‌شود. در این نگرش، رفتار دولتها و اقدامات آنان بدون در نظر گرفتن محیط خارجی صورت می‌پذیرد. بنابراین شکل‌گیری مقولات، حوادث و پدیده‌هایی از جمله امپریالیسم، جنگ، اتحادها، مانورهای دیپلماتیک، استراتژی‌های سیاست خارجی از جمله انزوآگرایی و بسیاری دیگر از اهداف دیپلماتیک می‌توانند به گونه‌ی دیگری تفسیر شوند. در نتیجه، هر حادثه و رویدادی (از جمله اعمال جنگ تحمیلی علیه ایران) می‌تواند به عنوان نتایج سیاست داخلی، افکار عمومی ملی، ایدئولوژی سیاسی کشورها و یا بر خاسته از ضرورت‌های اجتماعی، اقتصادی (و حتی امنیتی کشورها و واحدهای سیاسی) تلقی گردد. در این شرایط، اقدام کشورها بیانگر نیازهای ملی، ارزش‌های سیاسی و اراده رهبران بشمار آمده و به مواردی از جمله محیط خارجی سیستم بین‌الملل منوط نمی‌گردد.^(۱)

با توجه به دیدگاه «هالستی» در مورد نوع کنش کشورها و شکل‌گیری پدیده‌ها در تحلیل و بررسی سیستمیک و با تأکید بر موضوع مورد مطالعه در این مقاله، باید تأکید داشت که تنها در شرایطی می‌توان جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران را در چارچوب سیاست و ساختار نظام بین‌الملل مورد مطالعه قرار داد که تعداد فراگیرتری از متغیرهای رفتاری و کارکردی، در کنش متقابل با یکدیگر ارزیابی گردند. در این رابطه سیستم بین‌الملل را باید:

اگر مواضع و رفتار بازیگران در یک مقطع تاریخی بر یکدیگر تأثیر متقابل بر جای گذاشته این امر بیان‌کننده آنست که اجزای فرعی سیستم دارای رفتار همگون و هماهنگ می‌باشند. در حالی که اگر بین بازیگران سیستم فرعی با جهت‌گیری بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل هماهنگی وجود نداشته باشد، در آن صورت اجزاء سیستم دچار تعارض و بحران خواهد شد.

«مجموعه‌ای از کنش و واکنش متقابل بازیگرانی دانست که با توجه به

1- K.J, Holsti, "Internatoinal Politics: A Framework For Analysis", Fifth Edition (New Jersey: Prentice - Hall, 1988), PP.16,17

الگوی ایجاد شده، ماهیت نظامی بین الملل و ساختار آن فعالیت‌هایی را به انجام می‌رسانند. این واحدها اقدامات خود را بر اساس شکل و شمایل خاصی از توزیع قدرت، قواعد و الگوهای قانونمند در کنش و واکنش متقابل؛ سازماندهی کرده و به اجرا می‌رسانند. زیرا تمامی اجزاء سیستم بین الملل از جمله ساختار سیستم، بازیگران، فرایند سیستم سیاسی بین المللی و محیط سیستم بین المللی، دارای وابستگی متقابل می‌باشند.^(۱)

اگر مواضع و رفتار بازیگران در یک مقطع تاریخی بر یکدیگر تأثیر متقابل بر جای گذارده این امر بیان کننده آنست که اجزای فرعی سیستم دارای رفتار همگون و هماهنگ می‌باشند. در حالی که اگر بین بازیگران سیستم فرعی با جهت‌گیری بازیگر اصلی در نظام بین الملل هماهنگی وجود نداشته باشد، در آن صورت اجزاء سیستم دچار تعارض و بحران خواهد شد. بنابراین شرط اول شکل‌گیری نگرش سیستمی، ایجاد هماهنگی و همگونی نسبی در اجزاء و کارکرد سیاست بین الملل می‌باشد. قدرت‌های بزرگ همواره در صددند تا بازیگران پیرامونی را با ابزارهای متفاوتی متقاعد نموده و آنانرا در راستای اهداف و استراتژی خود بسیج نمایند. «زیرا مجموعه‌ای که بتواند وابستگی متقابل بین اجزایش را به گونه‌ای نماید، که این اجزاء در همکاری و هماهنگی با یکدیگر و بصورت یک کل فراگیر عمل نماید، در آن صورت شاهد شکل‌گیری نوعی سیستم می‌باشیم. اگر موضوع، محتوی و کارکرد سیستم دارای ابعاد و شاخص‌هایی از سیاست بین الملل باشد، بنابراین شاهد تحقق سیستم سیاسی بین المللی می‌باشیم.»^(۲)

1- Charls.F.Herman, "Some Issue in Study of International Crises:,(New york : Free press, 1972),P.10.

2- Arnold Rapoport, Foreword in Walter Buckley (ed),"Modern System:Research For The Behavioral Scientists", (Chicago:Aldine Publication, 1968),P.152.

به گونه‌ای که شکل‌گیری هر گونه ناکارکردی در اجزاء سیستم، بازتاب خود را در سایر بخشها و کل سیستم سیاسی بر جای می‌گذارد. بنابراین جنگ، صلح، همکاری، تعارض، بحران، ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های سیاسی بین‌المللی را باید تابعی از کارکرد و رفتار عناصر تشکیل دهنده و اجزاء آن دانست.

به این ترتیب سیستم سیاسی بین‌المللی نیز همانند هرگونه سیستم دیگری بین اجزاء خود هماهنگی و همگونی رفتاری و کارکردی به انجام می‌رساند. به گونه‌ای که شکل‌گیری هرگونه ناکارکردی در اجزاء سیستم، بازتاب خود را در سایر بخشها و کل سیستم سیاسی بر جای می‌گذارد. بنابراین جنگ، صلح، همکاری، تعارض، بحران، ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های سیاسی بین‌المللی را باید تابعی از کارکرد و رفتار عناصر تشکیل دهنده و اجزاء آن دانست. به هر اندازه سازگاری بین اجزاء بیشتر باشد و یا اینکه اجزاء در صدد برآیند تا کارکرد خود را متناسب با شرایط محیطی همگون و هماهنگ سازند و به اعتباری قواعد بازی را رعایت نمایند بدین ترتیب ثبات و کارکرد سیستم سیاسی بین‌المللی افزایش خواهد یافت. این امر مورد توجه تمامی نظریه‌پردازان با رویکرد سیستمیک در روابط بین‌الملل قرار گرفته و حتی می‌توان آنرا به عنوان یکی از شاخص‌های «نظریه عمومی سیستم‌ها»^{*} تلقی نمود.

مهمترین نکته در کارکرد سیستم‌های سیاسی بین‌المللی که در راستای آن می‌توان نقش و تأثیرگذاری قدرت‌های بزرگ در روند تهاجم عراق به مرزهای جمهوری اسلامی و جنگ تحمیلی را مورد توجه و تحلیل قرار داد، تأکید بر اصل «سرایت»^{**} می‌باشد. این امر به مفهوم هماهنگ‌سازی رفتاری واحدهای تابعه با جهت‌گیری سیستم سیاسی بین‌المللی می‌باشد. سرایت کارکردی و ماهیتی از طریق «سیستم‌های فرعی»^{**} شکل خواهد گرفت. سیستم‌های سیاسی بین‌المللی نیز دارای تعدادی سیستم فرعی در حوزه پیرامونی خود می‌باشد. سیستم‌های فرعی در مدار سیستم اصلی و براساس ماهیت آن عمل می‌کنند. به عبارتی می‌توان تأکید داشت که سیستم‌های فرعی تابعی از شاخص‌های کلی سیستم بین‌الملل می‌باشد. یعنی قواعد، فرایندها و الگوهای رفتاری در سیستم بین‌الملل تأثیر خود را بر سیستم‌های تابع نیز بر جای می‌گذارد.

*General System Theory

**Sub System

اگر سیستم بین‌الملل دارای ماهیت امنیتی باشد، الگو و قواعد درونی آن به سیستم‌های فرعی سرایت می‌کند. در دوران نظام دوقطبی بویژه در دوره ریاست جمهوری آیزنهاور، و همچنین در ادامه آن الگوهای تعامل امنیتی و رقابت‌های سیاسی که بین بازیگران اصلی نظام بین‌الملل وجود داشت به بقیه حوزه‌های سیستم نیز سرایت کرده و الگوهای مشابهی از آنرا در سیستم‌های فرعی مشاهده کرده‌ایم. در این رابطه می‌توان پیمان‌های ستو، سیتو و آنزوس را ادامه پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» دانست.

بنابراین مفهوم، محتوی و کارکرد سیستمیک ایجاب می‌کند که نوعی پیوستگی بین سیستم اصلی و سیستم‌های فرعی در سیاست بین‌الملل وجود داشته باشد و بر اساس آن بسیاری از رویدادها و حوادث را مورد مطالعه و نتیجه‌گیری قرار داد. البته ممکن است تمایزات رفتاری به شکل محدود بین بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل و بازیگران سیستم فرعی وجود داشته باشد. علت آنرا باید وجود زمینه‌های زیرساختاری در هر یک از کشورها و اجزاء نظام بین‌الملل دانست.

«جان برتون» بر این اعتقاد است که: هر خرده سیستم در حالی که رابطه ارگانیک با سیستم اصلی در سیاست بین‌الملل دارد به گونه‌ای واقعی یک سیستم به شمار می‌آید. اگر آنرا به گونه‌ای موضعی مجزا و منفک نمائیم ارتباط عملکردی آن با سیستم اصلی مشهود نخواهد بود، زیرا مطالعه سیاست بین‌الملل در حوزه سیستمیک اشاره به مجموعه پیچیده‌ای از روابطی دارد که تمامی واحدهای موجود در آن سطح را در بر می‌گیرد، در حالی که ممکن است برخی از اجزاء آن به گونه‌ای همزمان و یا هم‌جهت واکنش مشابهی را به انجام نرسانند.^(۱)

اگر سیستم بین‌الملل نتواند با اجزاء درونی خود هماهنگی پایدار و ارتباط ارگانیک را بر اساس اصل سرایت، حفظ و تأمین نماید، سیاست بین‌الملل نیز همانند سایر نظامها دچار بحران خواهد شد. این امر در شرایطی ایجاد می‌شود که عناصر بی‌ثبات‌کننده‌ای همانند

۱- جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲) صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵.

انقلاب‌ها(از جمله انقلاب اسلامی) پدیدار گردیده و به عنوان «درونداد»^{*} وارد سیستم سیاست بین‌الملل می‌گردند. در این شرایط نهادهای سیستم تلاش خواهند نمود تا ورودی آشوب ساز و بی‌ثبات کننده را جذب نموده (که در این صورت نوعی اصلاح در ماهیت و عملکرد ورودی‌های بی‌ثبات کننده از جمله انقلابات سیاسی ایجاد میشود)، در صورتی که چنین فرآیندی ایجاد نشود، سیستم اصلی یا عناصر فرعی آن اقداماتی را به انجام می‌رسانند تا در راستای آن کارکرد ورودی آشوب‌ساز که دارای نتایج بحران‌زا و بی‌ثبات کننده برای سیستم بین‌الملل می‌باشند را خنثی، بی‌اثر و متوقف نماید. بطور کلی میتوان تأکید داشت، بحران‌ها زمانی بوجود می‌آیند که سیستم توانایی سازگاری و خود کنترلی را از دست داده و قادر به دفع عناصر بی‌ثبات کننده، نگردد. زیرا:

«ایجاد یک گسست ناگهانی و یا تغییر سریع در یک یا چند متغیر سیستم بین‌الملل به بحران می‌انجامد. بطور مثال شکل‌گیری تغییر ناگهانی در قدرت ملی یکی از ابرقدرت‌ها که پیشتر برای بازدارندگی طرف مقابل بکار می‌رفت به بحران منجر خواهد شد. شکل‌گیری انقلاباتی که استراتژی آنان علیه مبانی و قواعد رفتاری در نظام بین‌الملل باشد، نتایج مشابهی را در درون سیستم ایجاد خواهد کرد.»

بررسی جنگ تحمیلی براساس مدل سیستم سیاست بین‌الملل به این دلیل انجام می‌پذیرد که نقش بحران‌سازی انقلاب اسلامی برای قواعد ساختاری نظام بین‌الملل مفروض انگاشته شده و بازیگران اصلی سیستم برای مقابله با آن ابزارهای مستقیم و غیر مستقیم را بکار گرفته تا بتوانند نظم سیستمی را برای حفظ ساختارهای اصلی نظام بین‌الملل تأمین نمایند.

«ایجاد یک گسست ناگهانی و یا تغییر سریع در یک یا چند متغیر سیستم بین‌الملل به بحران می‌انجامد. بطور مثال شکل‌گیری تغییر ناگهانی در قدرت ملی یکی از ابرقدرت‌ها که پیشتر برای بازدارندگی طرف مقابل بکار می‌رفت به بحران منجر خواهد شد. شکل‌گیری انقلاباتی که استراتژی آنان علیه مبانی و

* Input

قواعد رفتاری در نظام بین‌الملل باشد، نتایج مشابهی را در درون سیستم ایجاد خواهد کرد.»^(۱)

بررسی جنگ تحمیلی بر اساس مدل سیستم سیاست بین‌الملل به این دلیل انجام می‌پذیرد که نقش بحران‌سازی انقلاب اسلامی برای قواعد ساختاری نظام بین‌الملل مفروض انگاشته شده و بازیگران اصلی سیستم برای مقابله با آن ابزارهای مستقیم و غیر مستقیم را بکار گرفته تا بتوانند نظم سیستمی را برای حفظ ساختارهای اصلی نظام بین‌الملل تأمین نمایند.

نقش واحدهای مداخله‌گر در سیستم سیاسی بین‌المللی

«واحدهای مداخله‌گر بین‌المللی»^{*} به بخشی از سیستم سیاست بین‌الملل اطلاق می‌گردد که وظیفه حفظ تداوم نهادی و کارکردی را عهده‌دار میشوند. با توجه به نقش و کارکردی که واحدهای مداخله‌گر بین‌المللی دارا می‌باشند، چنین بازیگرانی باید از توان، ابزارهای چند جانبه و الگوهای پذیرفتنی جهت تأثیرگذاری منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار باشند. البته گاه پیگیری منافع یک بازیگر به عنوان منافع سیستم انگاشته می‌شود. علت اصلی مداخله‌گری این گونه بازیگران را باید در گسترده بودن اهداف، منافع و همچنین سطح ارتباطات بین‌المللی آنان دانست. با توجه به این امر، واحدهای مداخله‌گر در تمامی سیستم‌های فرعی و حوادث مبتلا به آن دخالت نموده و در صدد تأثیرگذاری بر می‌آیند. سطح و چگونگی تأثیر گذاری این واحدها، به ابزارها و اهرم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای آنان بستگی داشته و متناسب با آن الگوهای متفاوتی از تعامل و کنش متقابل را در برابر بازیگران غیر مطلوب به انجام می‌رسانند.

اقداماتی از جمله تهاجم نظامی، عمیات پنهانی و جنگ‌های نیابتی را می‌توان نمودهایی از اقدام بازیگران مداخله‌گر تلقی نمود. این واحدها برای مهار انقلاب اسلامی از الگوی جنگ نیابتی بهره گرفته، و به این ترتیب می‌توان برخی از اقدامات ثانویه را به عنوان بخشی از اراده بازیگران مداخله‌گر در حوادث مربوط به سیستم‌های فرعی تلقی نمود. طبعاً اگر مداخله‌گری

1- M.Brecher and H.B Yehuda, "System and Crisis in International Politics", International Studies Review, 11 (1985) , P.17. * Intrusive System

قدرت‌های بزرگ و یا بازیگران فرا منطقه‌ای وجود نداشت، بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای در زمان کمتری حل گردیده و یا اینکه واحدهای سیاسی برای رسیدن به اهداف ملی خود از عناصر و ابزارهای متفاوتی به غیر از مداخله نظامی یا عمیات جنگی استفاده می‌کردند. با توجه به اینکه اهداف، منافع، الگوها و سطح ارتباطات کشورهای مداخله‌گر بین‌المللی فراگیر و گسترده می‌باشد، از این رو، در تمامی سیستم‌های فرعی به گونه‌ای مداخله نموده و در پی تأثیرگذاری بر روند حوادث و تحولات منطقه‌ای می‌باشند. سطح و چگونگی تأثیرگذاری این واحدها بستگی به ابزار و اهرم‌های آنان در منطقه داشته، و این ابزارها اغلب با ابزار و اهرم قدرت‌های دیگر موازنه می‌شود. این امر در سیستم دوقطبی و در روند جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی به گونه مؤثری قابل مشاهده می‌باشد.

«باید توجه داشت که کشورهای منطقه‌ای بیشتر در مقابل اقدامات واحدهای مداخله‌گر آسیب‌پذیر می‌باشند... کشورهایی که دارای سطحی از قدرت با مقیاس میانی و منطقه‌ای می‌باشند (همانند عراق و در روند اعمال جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران) برای انجام مداخله‌گری نیازمند کسب پشتیبانی کشورهای دیگر به ویژه قدرت‌های بزرگ می‌باشند.»^(۱)

با توجه به این امر می‌توان تأکید داشت که کشور عراق نمی‌توانست بدون دریافت کمک‌های نظامی از اتحاد شوروی و یا سیاست موازنه منطقه‌ای غرب، تهاجم نظامی سال ۱۹۸۰ را در امتداد و عمق مرزهای جمهوری اسلامی ایران به انجام رساند. نشانه‌هایی از این امر را می‌توان در جنگ دوم خلیج فارس نیز مشاهده نمود. در این رابطه ایالات متحده آمریکا اقداماتی را به انجام رساند که:

«در پی حمله نظامی عراق علیه کویت، نیروهای متحدین به گونه‌ای تدریجی وارد حوزه خلیج فارس گردیده و زمینه روانی لازم بر انجام عملیات دسته‌جمعی علیه عراق فراهم آمد. این امر در راستای الگوی امنیت منطقه‌ای در دوران جدید نظام بین‌الملل انجام گرفت. چنین اقداماتی در دوران‌های گذشته نیز به انجام رسیده و ایالات متحده آمریکا توانسته است با سطح محدودتری از مداخله مستقیم، اهداف استراتژیک خود را در حوزه

1- Louis J. Contori and Steren L. Spiegel, "The International Politics of Regions : A Comparative Approach (Engle Wood Cliffs, M.J: Prentice - Hall, 1970), 67.

خلیج فارس تأمین نماید.»^(۱)

تفاوت عمده‌ای که کشورهای دارای قدرت میانی و منطقه‌ای با واحدهای مداخله‌گر بین‌المللی دارا می‌باشد در این است که کشورهای منطقه‌ای همانند عراق از یک سو مداخلات خود را تنها از طریق نظامی به انجام می‌رسانند و از سوی دیگر این مداخلات تابعی از اهداف و الگوهای رفتاری قدرتهای بزرگ می‌باشد، در حالی که قدرت‌های تأثیرگذار در نظام بین‌الملل از ابزارهای متنوع‌تری برای تأثیرگذاری بر واحدهای دیگر و یا بازیگران نظام بین‌المللی و منطقه‌ای برخوردارند. آنان قادر خواهند بود تا شرایط و محیط منطقه‌ای را به گونه‌ای تنظیم نمایند تا در راستای آن بعضی کشورها از اقدامات تلافی‌جویانه مشابهی علیه سایر واحدهایی که در روند شکل‌گیری حوادث منطقه‌ای و بین‌المللی نقش مؤثر و فعالی را ایفا نمی‌کنند، برخوردار شوند. بر این اساس از دیدگاه سیاست بین‌الملل در دوران گسترش «وابستگی متقابل فزاینده»^{*} واحدهای مداخله‌گر می‌توانند نیروهای رادراستای سیاست و اهداف منطقه‌ای خود بسیج نموده و آنانرا در جنگ‌های منطقه‌ای درگیر نمایند.

باید تأکید داشت که این الگو در روند شکل‌گیری سیاست بین‌الملل از دوران گسترش «سیستم موازنه قوا»^{**} پدیدار گردید. کشورهای تأثیرگذار در نظام سیاسی بین‌المللی در مقاطع قبلی عمدتاً با بهره‌گیری مستقیم از ابزارهای داخلی خود در جهت تأثیرگذاری در حوادث بین‌المللی اقدام می‌نمودند. این امر برخاسته از عدم توسعه سیستم بین‌الملل و همچنین محدود بودن سطح ابزارهای غیر نظامی بوده است. در آن دوران کشورهای مداخله‌گر در نظام بین‌الملل ناچار بودند که در روند اعمال سیاست خارجی خود تنها از ابزارهای نظامی و یا نوعی چانه‌زنی دیپلماتیک برای متقاعد کردن طرف مقابل بهره‌مند گردند، در حالی که این روند در شرایط موجود از تنوع و فراوانی قابل ادراکی در استفاده از ابزارها، رویه‌ها و شکل‌گیری تعامل بین بازیگران همراه می‌باشد.

این روند در دوران سیستم دو قطبی پس از پایان جنگ جهانی دوم، بویژه از دهه ۱۹۶۰ که

1- Stiven Simon, U.S Strategy in Persain Gulf, Survival , Vol.34, NO.3, Autumn 1992, P.87. * Cascading Interdependence

** Balance Of Power

سیستم بین‌الملل از انعطاف و موازنه بیشتری در تعاملات بین بازیگران برخوردار شد، قابل‌ارزیابی و مشاهده می‌باشد.^(۱) این توضیح لازم است که این امر پس از اضمحلال اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد از تنوع و کارکرد فراگیرتری برخوردار شده است. در روند گسترش و تنوع ابزارهای مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ، بویژه در امور مربوط به سیستمهای تابع؛ تحرک و تنوع قابل توجهی شکل گرفته است. زیرا ابزارهای دیپلماتیک تنها در شرایطی می‌تواند تأثیر خود را بر رویدادها و رفتارهای بین‌المللی بر جای گذارد که کشورها از پشتوانه لازم در حوزه روابط بین‌المللی برخوردار بوده و همچنین دارای اعتبار لازم در زمینه بهره‌برداری از ابزارهای قدرت ملی برخوردار باشند. زیرا بهره‌گیری از فنون و مهارت‌های دیپلماتیک نمی‌تواند کشورها را در روند تأمین اهداف و منافع خود و بدون استناد به توانمندیهای درون ساختاری و بین‌المللی موفق نماید.

«اسنادی» بر قدرت اسنادی کشورها و در راستای انجام فعالیت‌های مداخله‌گرایانه تأکید می‌نماید. زیرا به هر اندازه که واحدهای میانی و منطقه‌ای برای یک یا چند کشور اهمیت بیشتری در حوادث و رویدادهای بین‌المللی قائل باشند، به گونه مؤثرتری خود را شریک اقدامات سیاسی و نظامی آن کشور خواهند نمود.

«کشورهای مداخله‌گر و واحدهایی که از سطح قدرت و توان تأثیرگذار فراگیرتری برخوردارند بخشی از اهداف خود را با توجه به زمینه‌های ذهنی و ادراک سایر کشورها به انجام می‌رسانند. زیرا تأثیرگذاری دیپلماتیک نیازمند وجود شرایط ذهنی - اسنادی واحدهای سیاسی تأثیرپذیر و شرایط عینی یعنی قدرت اکتسابی واحدهای تأثیرگذار می‌باشد.»^(۲)

از این رو عراق در روند تهاجم علیه مرزهای جمهوری اسلامی ایران، افزون بر اینکه بر ابزارهای نظامی خود استناد و تکیه می‌نمود، به گونه‌ای انکار نشدنی خود را در چارچوب پشتیبانیهای فراگیر قدرت‌های بزرگ و حتی سازمانهای بین‌المللی احساس می‌کرد. این امر با

1- George Modelski, "Kautilya : Foreign Policy and International System in Ancient Hindu World", American Political Science Review, 58,(1964),P.553.

2- Richard Snyder and Paige Glenn,"The Unites States Decision to Resist Aggression in Korea",in Foreign Policy Decision Making,Richard C.Snyder, H.W.Bruck and Burton Sapin(New york:Free Press,1962)P.29.

توجه به قطع روابط دیپلماتیک دو کشور در اوایل دهه ۱۹۷۰ و همچنین دگرگونی در جهت‌گیری سیاست خارجی عراق که به فاصله گرفتن آن کشور از سیاست خارجی شوروی منجر گردیده بود، قابل تأمل بنظر می‌رسد. زیرا اقدامات دیپلماتیک و امنیتی امریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران و بویژه پس از حادثه طبس، از طریق الگوهای غیر مستقیم تحقق پیدا میکرد و در این رابطه عراقی‌ها آمادگی لازم را برای مهار انقلاب اسلامی و رویارویی مؤثر با امواج و نتایج آن دارا بودند.

این امر در وضعیت و شرایطی انجام پذیرفت که اتحاد شوروی نیز در گرداب بحران افغانستان قرار گرفته بود و در نتیجه سطح تأثیرگذاری آن کشور بر عراق و اقداماتی که در منطقه به انجام می‌رساند، بسیار محدود بود. زیرا شوروی‌ها مخالف حضور نظامی امریکا در منطقه بودند. این امر از نظر امنیت منطقه‌ای و بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسید که جنگ منطقه‌ای با شدت، گستره و تداوم فراگیر آن همانند جنگ تحمیلی شکل گرفته علیه ایران با توجه به حساسیت‌های منطقه‌ای خلیج فارس و منافع جهان صنعتی غرب در منطقه به انجام دخالت‌ها و اقدامات مؤثر و مستقیم امریکا منجر نشود. این امر در روند ۸ سال جنگ به اثبات رسید.

براین اساس باید برای درک واقعی‌تری از کارکرد واحدهای مداخله‌گر و همچنین سیستم سیاسی بین‌الملل، الگوهای رفتاری قدرت‌های بزرگ را در دوران‌های مختلف جنگ مورد بررسی قرار داد. اگر در رفتار و واکنش بازیگران اصلی و همچنین سازمان ملل متحد و شورای امنیت نوعی هماهنگی کارکردی یا توازن رفتاری بچشم خورد، در آن شرایط می‌توان تأکید داشت که آغازکننده و ادامه دهنده جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی تنها عراق نبوده است، بلکه طیف فراگیری از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را در بر می‌گیرد. هر یک از کشورهای مداخله‌گر نظام بین‌الملل به گونه‌ای از عراق پشتیبانی نموده و شرایط قوام و استحکام ساختاری آن کشور را فراهم آورده‌اند. این امر به همانگونه‌ای که در حوزه رفتارهای همکاری جویانه و در محیط سیستم بین‌الملل قابل مشاهده می‌باشد؛ در زمینه اقدامات جنگی و فعالیت‌های منازعه‌آمیز نیز قابل ادراک و ارزیابی خواهد بود. زیرا در دوران وابستگی متقابل و فزآینده کشورها که «جیمز روزنا» آنرا از اواسط دهه ۱۹۶۰ مورد تأکید قرار داد، هرگونه اقدام و کنش بین‌المللی از جمله اقدامات جنگی و تعارضات منطقه‌ای از یک سو واکنش سایر

کشورها را به همراه خواهد داشت و از سوی دیگر نقش و تأثیرگذاری واحدهای مداخله‌گر در نظام بین‌الملل، بویژه کشورهای که از پویایی درون ساختاری و کارکرد پیچیده‌تری برخوردارند، عینی و ملموس‌تر خواهد بود.

باید تأکید داشت که از دومین دههٔ قرن نوزدهم و از زمان شکل‌گیری پیمان «اتحاد مقدس»، واحدهای مداخله‌گر بین‌المللی سرکوبی هرگونه قیام، انقلاب و خدای که در توازن بین‌المللی تأثیرات مستقیم و غیر قابل اجتنابی را بر جای گذارد، در دستور کار خود قرار داده‌اند. اقدام بازیگران مداخله‌گر بین‌المللی در روند جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران را باید ادامهٔ اتحاد مقدس در ساختار جدیدی از نظام بین‌الملل دانست.

زمینه‌ها و علل اقدامات جنگی عراق در روند جنگ تحمیلی

اگر جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران را تنها در حوزه «تعارض بین‌کشوری»^{*} بررسی کنیم به این جمع‌بندی می‌رسیم که ریشه‌های ستیزش مربوط به جنگ تحمیلی در تعارضات و منازعات ریشه‌دارتری قرار دارد که دستکم ۱۶۰ سال پیش از شکل‌گیری اقدامات جنگی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران بوجود آمده است. این توضیح لازم است که در نگرش سیستمیک نسبت به جنگ تحمیلی، عراق به عنوان آغازکنندهٔ تهاجم نظامی جایگاه مربوط به خود را دارا می‌باشد. به سخن دیگر بازیگران فرا منطقه‌ای و کشورهای که به عنوان بازیگر اصلی نظام بین‌الملل به شمار می‌آیند، تنها در شرایطی اقدام به تحریک منطقه‌ای می‌نمایند که زمینه‌های محیطی لازم بویژه مؤلفه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک فراهم بوده و بر اثر مهیا بودن چنین شرایط و بستری، اقدام جانبی انجام پذیرد. کشمکش‌های پیشین در تعاملات ایران و عراق که ناشی از انتظارات ژئوپلیتیکی و نیازهای روانی محسوب می‌گردید، زمینهٔ این فرآیند را برای بازیگران سیاست جهانی فراهم آورد. شخصیت اقتدارگرای صدام حسین، روند یاد شده را تسهیل نمود.

کشمکش‌های مربوط به قرن گذشته که در کنش متقابل دو کشور فراهم گردیده بود، دارای ریشه‌های فرهنگی و نگرش عمیق و کهن‌تری نسبت به تعارضات سیاسی و منازعات نظامی داشته است. گروه‌های «زیرسیستمی»^{**} در ایران و عراق که عامهٔ مردم و نهادهای اجتماعی را در بر می‌گیرد، احساس دشمنی شدید نسبت به یکدیگر دارند. این امر با تعارضات

* Inter States Conflict

** Sub System Groups

فرهنگ‌های سامی و ایرانی که طی هزاران سال گذشته طولانی‌ترین و مستمرترین درگیریهارا تجربه کرده‌اند؛ آمیختگی پیدا نموده است. به همین دلیل در عصر تعارضات ایدئولوژیک و ملی، مبانی فرهنگی گذشته محملی مناسب برای تشدید و ستیزش‌ها به شمار می‌آید. علیرغم وجود چنین شرایطی، عراقی‌ها بسیاری از شیعیان را که در ساختار نظامی آن کشور فعالیت داشتند در چارچوب ناسیونالیسم عربی علیه جمهوری اسلامی ایران و در روند جنگ تحمیلی بکار گرفتند. تمرکزگرایی ساختاری در نظام سیاسی عراق و سرکوب بی‌رحمانه نهادهای کنترل‌کننده و امنیتی روند فوق‌را تشدید نمود و شرایط محیطی لازم را برای ایدئولوژیزه نمودن جنگ تحمیلی ایجاد نمود.

نهادهای تبلیغی و شعارهای جنگ عراق که بر اساس آن احساسات و انگیزه دشمنانه علیه جمهوری اسلامی ایران را تشدید می‌نمود، بر اساس ناسیونالیسم شکل گرفته بود. صدام حسین با بکارگیری چنین نهادهایی در پی آن بود تا قادیسیه صدر اسلام را بازسازی نماید و به این ترتیب، هویت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران را مسخ نموده و برای آن سرنوشتی جز شکست باقی نگذارد. این امر در شرایطی انجام پذیرفت که جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از آئین تشیع ایرانی، از یک سو اذهان پویا و بارور ایرانی را از روندهای فکری موجود در دنیای اسلام متمایز نمود. از سوی دیگر این اقدام با جهت‌گیری رادیکال ایران جهت نجات جهان اسلام از دست نظام‌های سیاسی محافظه‌کار و اقدامات تخریبی قدرت‌های بزرگ متبلور گردیده بود. جهت‌گیری جمهوری اسلامی ایران نه تنها محافظه‌کاری سیاسی منطقه بلکه نوع برداشت از آئین اسلامی که دارای ابعاد غیر قابل انعطاف و روبنایی بود را زمینه‌ساز اقدامات تجاوزکارانه کشورهای مداخله‌گر می‌دانست. به این ترتیب تمامی بازیگران منطقه و قدرت‌های بزرگ از اقدام جنگی عراق علیه جمهوری اسلامی، پشتیبانی همه‌جانبه‌ای بعمل آوردند.

تحلیل عراق از انجام اقدامات نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران بر این اساس شکل گرفته بود که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی، نیروهایی در ایران و کشورهای خاورمیانه آزاد گردیده‌اند که از اعتماد به نفس لازم برای رویارویی با هنجارهای محافظه‌کارانه و ارتجاعی منطقه‌ای برخوردارند.

تحلیل عراق از انجام اقدامات نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران بر این اساس شکل گرفته بود که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی، نیروهایی در ایران و کشورهای خاورمیانه آزاد گردیده‌اند که از اعتماد به نفس لازم برای رویارویی با هنجارهای محافظه‌کارانه و ارتجاعی منطقه‌ای برخوردارند. طبیعی است که ادامه این روند به کاهش اعتبار رادیکالیسم عراق و از بین رفتن هویت ناسیونالیسم عربی منجر می‌گردد. در این شرایط اگر عراق جهت‌گیری ضد امپریالیستی و رادیکال اواسط دهه ۱۹۷۰ را نیز پیگیری می‌کرد، این امر به تقویت بیشتر انقلاب اسلامی منتهی گردیده که در نتیجه آن عراق به حاشیه سیستم تابع خاورمیانه سقوط می‌کرد.^(۱)

صدام حسین، هرچند در آغاز تجاوز به ایران دارای انگیزه‌های متعددی از جمله کسب رهبری جهان عرب و بازسازی شخصیت خود در میان سایر رهبران کشورهای عربی بود، اما باید توجه داشت که چنین انگیزه‌هایی به تنهایی و بدون توجه به زمینه‌های عینی‌تری در حوزه ساختاری و بین‌المللی تحقق پیدا نمی‌کرد. بر این اساس می‌توان تأکید نمود که:

«جنگ عراق علیه جمهوری اسلامی ایران را باید در واقع امر به عنوان واکنش به تهدیدی دانست که کشورهای عربی و بویژه عراق از ناحیه اصول‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی برخاسته از رهبری امام خمینی (در انقلاب ایران) احساس می‌کردند. صدام حسین با توجه به ویژگی‌های فردی و شخصیتی خود و همچنین با توجه به خلاء ژئوپلیتیکی عراق می‌خواست تا خلاء قدرت ناشی از سقوط رژیم شاه و شکل‌گیری روند جدید در خاورمیانه و خلیج فارس را بازسازی نماید.

افزایش قیمت نفت در زمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای عراق تحریک‌کننده بود، زیرا آن کشور از یک سو توانست به منابع مالی مورد نظر خود برای تجاوز به ایران دست یابد و از سوی دیگر در صورت پیروزی بر ایران می‌توانست نقش مؤثرتری را در جهت کنترل منابع نفتی منطقه ایفا نموده و به ذخائری همانند عربستان دست یابد.»^(۲)

1- R.K.Ramezani, "Revolutionary Iran: Challenge and Response in Middle East", (Baltimore: Johns Hopkins Press, 1986), P.81. 2- Ibid, P.57.

بر این اساس صدام حسین در صدد برآمد تا کلیه منابع داخلی و خارجی را در جهت دستیابی به این هدف بسیج نماید. در این رابطه اولین اقدام وی یکدست کردن ساختار سیاسی کشور عراق بود. وی جهت رسیدن به این امر تمامی ریشه‌های تعارض و اختلاف را با سرکوب شدیدی از بین برد. کمونیست‌ها، کردها و حتی شیعیان یا می‌باید به اصول و رویه ابلاغی از سوی شورای عالی فرماندهی انقلاب عراق اعتقاد داشته باشند و یا اینکه با سرکوب شدید و همه‌جانبه‌ای روبرو گردند. در این روند عراق از استراتژی هویج اندک (برای همکاری) و چماق سنگین (در صورت مخالفت) بهره گرفت.*

پس از تثبیت در ساختارهای داخلی، عراق عملیات همه‌جانبه‌ای را در طول بیش از هزار کیلومتر از مرزهای ایران آغاز نمود. این گونه اقدامات اگر با قواعد و ساختارهای نظام بین‌الملل همگونی نداشته باشد و یا اینکه بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل نگرش متفاوت از اقدام و الگوهای رفتاری شکل گرفته داشته باشند، در آن صورت واکنش قابل توجهی از سوی این بازیگران به انجام خواهد رسید. در حالی که شاهد آن بودیم که بازیگران یادشده الگوهای همکاری جویانه‌ای را در برخورد با تهاجم عراق به کار بردند. هر یک از این کشورها با توجه به ضرورت‌های خاص خود در روند پشتیبانی از عراق قرار گرفته و نتیجه آن تداوم هشت سال جنگ و دفاع برای حفظ هویت نظام سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بود.

مواضع و نگرش شوروی در روند جنگ تحمیلی

هر چند که شوروی در سال ۱۹۸۰ علاقه‌مند به کاهش تنش‌جات منطقه‌ای بین دو کشور ایران و عراق بود ولی نتوانست این امر را با بهره‌گیری از شرایط بین‌المللی و ابزارهای در دسترس خود تحقق بخشد. در زمان شکل‌گیری تهاجم عراق علیه جمهوری اسلامی

* به شهادت رساندن آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و خانواده ایشان بیان‌کننده اراده سرکوبگرانه صدام حسین در برخورد با مخالفین نظام سیاسی عراق می‌باشد. اقدام وی الگویی برای انجام اقدامات سرکوب‌گرانه دیگری بود که علیه اقوام و گروه‌های مذهبی بویژه شیعیان در دهه ۱۹۸۰ به انجام رسید.

ایران، اتحاد شوروی در برخی از زمینه‌ها و موضوعات با رهبران عراق اختلافات مشهود و فراگیری داشت. از جمله این اختلافات می‌توان به مواضع عراق در رابط با اشغال افغانستان و همچنین روند گرایش به غرب توسط رهبران عراق اشاره کرد.

با توجه به موارد فوق و اختلافات نسبتاً جدی که بین رهبران عراق و اتحاد شوروی ایجاد گردیده بود، مقامات شوروی تداوم همکاری با عراق را که دارای قرارداد دوستی و مودت با آن کشور بود بر ایران که دارای جایگاه و جهت‌گیری مشخصی در سیاست خارجی نبود و از سوی دیگر در شعارهای بعد از انقلاب، شوروی را در کنار ایالات متحده مورد نکوهش قرار می‌داد، ترجیح می‌دادند. بر این اساس، هنگامیکه مسئولین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به فروش تسلیحات پیشرفته به عراق (که توسط اتحاد شوروی صورت می‌گرفت) اعتراض نمودند، مقامات رسمی شوروی بدون توجه به الگوهای واکنش عقلایی، از روش منفعلانه و در راستای پشتیبانی از روند قبلی، به حمایت خود ادامه دادند. نتیجه این امر نوعی پشتیبانی غیر مستقیم از عراق بود. در این رابطه:

«مکری سفیر جمهوری اسلامی ایران در مسکو در دیداری که با یکی از مقامات وزارت امور خارجه شوروی داشت، کاملاً ناامید گردید. زیرا مقامات شوروی به او گفته بودند که عراق بخش عمده‌ای از تسلیحات خود را از کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان غربی خریداری نموده و اگر حمایت تسلیحاتی شوروی از عراق پایان پذیرد، عراق خریدهای تسلیحاتی خود را از کشورهای غربی ادامه خواهد داد.»^(۱)

این مواضع بیان‌کننده تداوم حمایت شوروی از عراق و بویژه اعطای کمک‌های تسلیحاتی بیشتر شوروی به آن کشور در روند جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران بود. استدلال شوروی برای تداوم ارسال تسلیحات بر ضرورت‌های ژئوپلیتیک و یا همسانی‌های ساختاری-ایدئولوژیک با عراق قرار نگرفته بود. رهبران شوروی در صدد بودند تا تداوم روابط گذشته را تنها به سبب جلوگیری از گرایش بیشتر عراق به بلوک غرب به انجام رسانند. در این روند اتحاد شوروی به گونه‌ای از اتخاذ مواضع ایدئولوژیک خودداری نموده و ترکیبی از ضرورت‌های ژئوپلیتیک و گرایش‌های پراگماتیستی را در صدر رفتار منطقه‌ای خود با

1- Aryeh Yodft, "The Soviet Union and The Revolutionary Iran", (London: Croom Helm, 1989), P.81.

ایران و عراق قرار داده بود.

در همین دوران آندره گرومیکو وزیر امور خارجه وقت شوروی و ادموند ماسکی وزیر امور خارجه آمریکا (که بعد از استعفای سایرویس ونس جانشین وی در دولت کارتر گردید)، بیانیه‌ای را امضاء کردند که در آن تأکید شده بود دو کشور در روند جنگ ایران و عراق بیطرف خواهند ماند زیرا همکاری و دخالت هر یک از قدرت‌های بزرگ به افزایش درگیری‌های منطقه‌ای و بحرانی شدن جنگ منجر خواهد شد.^(۱)

چنین موضعی با واکنش دولت و مردم ایران روبرو گردید. مقامات جمهوری اسلامی ایران انتظار داشتند که اتحاد شوروی بجای هماهنگی لفظی با ایالات متحده آمریکا و حمایت همه جانبه از عراق، موضعی را اتخاذ نمایند که با شرایط و مواضع بین‌المللی ایران هماهنگی داشته باشد در همین رابطه شهید رجایی در پاسخ به سخنان سفیر شوروی تأکید نمود:

«مادر حال حاضر که مشغول صحبت هستیم شوروی را ضد امپریالیست نمیدانیم و اگر صد دلیل وجود داشته باشد، ما به یک دلیل اکتفا می‌کنیم و آن برخورد با مسئله عراق است. عراق یک کشور متجاوز است و موضع سایر کشورها در اینجا معلوم می‌شود. ایران انقلابی از خود می‌پرسد چه فرقی است بین آمریکا و شوروی؟ شوروی ساکت است، آمریکا هم ساکت، شما نگویند جنگ باید تمام شود، آمریکا هم وقتی در ویتنام بود می‌گفت که جنگ باید تمام شود، کارتر هم در این جنگ می‌گوید که جنگ باید تمام شود. ملت ما در قبال عکس‌العملی که دولت‌ها در مورد این جنگ نشان می‌دهد درباره آنها قضاوت خواهد کرد. ملت ما فقط صداقت انقلابی را می‌پذیرد»^(۲)

به این ترتیب، اتحاد شوروی برای تأثیرگذاری مطلوب‌تر بر روند جنگ بجای کناره‌گیری و بیطرفی واقعی، روشی را در پیش گرفت که به مداخله مؤثر برای مدیریت بحران شباهت داشت. در این روند، نوعی پشتیبانی تسلیحاتی از عراق صورت می‌گرفت. اتحاد شوروی در

1- Ralph King, "The Iran - Iraq War and its Implication", Adelphi Paper, No. 219, (London : International Institute For Strategic Studies, Spring 1987), P. 14.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی ایران مورخه ۱۳۵۹/۱۱/۲۷.

حوزه دیپلماسی و رفتارهای سیاسی نیز مواضعی را اتخاذ کردند که به مفهوم عدم درک شرایط و وضعیت ایران به شمار می‌آید. در این رابطه هیچگونه تعارض جدی بین امریکا و اتحاد شوروی ایجاد نشد، زیرا بر خلاف جنگ‌های اعراب و اسرائیل که ابرقدرتها تا آستانه رویارویی نظامی از متحدین خود پشتیبانی کردند، در روند جنگ تحمیلی بین کشورهای مداخله‌گر در سیستم سیاست بین‌الملل نوعی توافق بوجود آمده بود. بر اساس چنین توافقی که مبنای آنرا می‌توان بیانیه مشترک «گرومیکو - ماسکی» دانست، دو قدرت بزرگ جهانی به موازنه منطقه‌ای مبادرت ورزیده و در این راستا، ترکیبی از سیاست‌های «حمایت‌گرانه مستقیم»،* «بی‌طرفی اعلامی»** و تلاش کاذبانه برای دستیابی به صلح را در دستور کار خود قرار دادند. روند فوق به تصاعد در شدت و گستره جنگ منجر گردید.

در این رابطه هزینه مالی جنگ توسط کشورهای درگیر جنگ و واحدهای محافظه‌کار در حوزه جنوبی خلیج فارس تأمین می‌گردید. هدف تمامی واحدهای تأثیرگذار در جنگ که نوعی توافق روشی نیز بین آنان بوجود آمده بود، جلوگیری از پیروزی ایران در روند جنگ تحمیلی بود. در این رابطه شوروی تلاش می‌کرد تا ضمن حفظ روابط خود با جمهوری اسلامی ایران، از عراق به گونه‌ای حمایت کند تا آن کشور فاصله‌اش را با کشورهای غربی تنظیم نماید. سیاست فوق بیش از آنکه به گرایش عراق به اتحاد شوروی منجر شود، فرصت‌طلبی عمل‌گرایانه عراق را برانگیخت تا هر دو بلوک را در سیاست‌های جنگی خود مورد استفاده قرار دهد. در این رابطه جمهوری اسلامی ایران نتوانست نظر مساعد شوروی را برای بی‌طرفی آن کشور و یا اعمال سیاست تسلیحاتی موازنه مثبت، بدست آورد. در حالی که برخی از تحلیل‌گران بر این اعتقاد بودند که حمایت‌های تسلیحاتی اتحاد شوروی به دلیل جاذبه‌های مالی آن، شامل حال جمهوری اسلامی ایران نیز گردیده است. واقعیات موجود در روابط دو کشور، تصویر واقعی از اینگونه استدلال نشان نمی‌دهد.^(۱)

سیاست‌های حمایت‌گرانه اتحاد شوروی از عراق و عدم انعطاف آن کشور در اتخاذ سیاست واقع‌بینانه‌تری در برخورد با جمهوری اسلامی ایران به پدیداری شرایطی منجر گردید که در راستای آن ماجرای «ایران گیت» شکل گیرد. در این ماجرا امریکایی‌ها با آگاهی بر نگرش

* Direct Protection ** Neutral Declaration

1- Shahram Chubin, "Hedging in The Gulf: Soviet Arm Both Sides, International Defence Review, June 1987, P.46.

متقابل ایران و اتحاد شوروی که بیان‌کننده نوعی «صلح سرد»^{*} بود، در صدد برآمدند تا از شرایط موجود بیشترین بهره‌برداری را در بازسازی روابط با ایران به انجام رسانند. در حالی که اتحاد شوروی تلاش‌هایی به انجام رساند تا ائتلاف ایدئولوژیک و منطقه‌ای خود را علیه بنیادگرایی اسلامی که در صورت موفقیت ایران در روند جنگ حاصل می‌گردید، با کشورهای غربی به انجام رساند. زیرا اتحاد شوروی در نیمه دهه ۱۹۸۰ از شکل‌گیری جنبش اسلامی در مرزهای جنوبی خود بیمناک بود. تجربه مقاومت افغان‌ها به شکل‌گیری فرآیندی منتهی‌گردید که مقامات اتحاد شوروی در برخورد با رشد اسلامگرایی در حوزه خاورمیانه و آسیای مرکزی بیمناک باشند. بیشتر نیز مقامات آن کشور در سالهای اولیه به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در برابر

**بر این اساس، مقامات شوروی در برابر نوعی از «فوق ایدئولوژیک‌گرایی»
نوظهور در کشورهای خاورمیانه که موسوم به اصول‌گرایی اسلامی بوده و
جنگ ایران و عراق تأثیر قابل توجهی بر سرنوشت و کارکرد منطقه‌ای آن بر
جای می‌گذاشت، روش همگونی را با کشورهای غربی و در جهت مهار ایران
به انجام رساندند.**

میرزا کوچک‌خان و «نهضت جنگل» از حکومت مرکزی ایران حمایت و پشتیبانی بعمل آوردند. جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران نیز فرصت جدیدی فراهم آورد تا الگوهای سنتی در سیاست ایدئولوژیک شوروی کارآیی خود را ازدست دهد. بر این اساس، مقامات شوروی در برابر نوعی از «فوق ایدئولوژیک‌گرایی» نوظهور در کشورهای خاورمیانه که موسوم به اصول‌گرایی اسلامی بوده و جنگ ایران و عراق تأثیر قابل توجهی بر سرنوشت و کارکرد منطقه‌ای آن بر جای می‌گذاشت، روش همگونی را با کشورهای غربی و در جهت مهار ایران به انجام رساندند. «جری‌هاگ» در تبیین علل گرایش‌های حمایت‌گرانه شوروی از عراق با تأکید بر نقش عامل ایدئولوژیک بیان می‌دارد که:

* Cold Peace

«تأثیر گذاری عامل ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران به گونه‌ای گسترده بود که در ازای آن بسیاری از پارادایم‌های مورد توجه شوروی در حوزه سیاست خارجی، کارکرد خود را از دست داد. به این ترتیب، این کشور در زمان جنگ ایران و عراق توجهی به گرایش‌های غربی یا ضد امپریالیستی طرف‌های درگیر نداشت، هر چند احتمال تهدید اسلامی برای شوروی دور از ذهن و اغراق‌آمیز بود، اما شوروی‌ها به گونه‌ای درست یا غلط متأثر از خطرات برخاسته از اصول‌گرایی اسلامی شدند. نتیجه این امر پشتیبانی‌های فراگیر از ساختار سیاسی و سیاست جنگی عراق را در برخورد با جمهوری اسلامی فراهم آورد.»^(۱)

در سال ۱۹۸۷، قرارداد دوستی و همکاری اتحاد شوروی و عراق به پایان می‌رسید. در این شرایط گروه‌های عراق محور در حوزه سیاست خارجی شوروی تلاش‌های گسترده‌ای را به انجام رساندند تا ساختارها و الگوهای کهن در روابط دو کشور حفظ گردد. بر این اساس قرارداد یادشده به مدت ۵ سال دیگر تداوم یافت. تمدید قرارداد نشانه تداوم همکاری‌ها بر اساس الگوی دهه ۱۹۷۰ می‌باشد. این امر همکاری‌های نظامی و استراتژیک شوروی و عراق را افزایش داد. برای عملی شدن روند فوق، وزیر امور خارجه شوروی «ادوارد شوارندنازه» و قائم مقام وزارت امور خارجه شوروی «یوری ورنسلف» از عراق دیدار بعمل آورده و طارق عزیز نیز ضرورت بهره‌گیری از حمایت‌های مالی و تسلیحاتی شوروی را در سفر خود به مسکو یادآور شد. سرگئی پریماکف (که هم اکنون وزیر امور خارجه روسیه می‌باشد) در حفظ و تداوم روابط شوروی و عراق نقش تعیین‌کننده‌ای را دارا بود. روابط فردی وی با صدام حسین به ایفای چنین کارکردی منجر شده بود.

مواضع و نگرش ایالات متحده آمریکا در روند جنگ تحمیلی

سیاست و الگوی برخورد آمریکا در روند جنگ تحمیلی تابعی از اهداف و استراتژی آن کشور نسبت به حوزه خلیج فارس می‌باشد. این روند، در دوران جنگ تحمیلی به گونه‌ای تداوم یافت که در راستای آن امریکایی‌ها به عنوان مهمترین متحد عراق ایفای نقش

1- Jerry Hough, "The End of Russia's - Khomieni Era" World Policy Journal, Fall 1987, P.59.

نمودند. این امر دارای مبانی و ضرورت‌های ژئواستراتژیک بود. زیرا پایان دهه ۱۹۷۰ نه تنها دکترین نیکسون نقش و کارکرد خود را از دست داد بلکه در این دوران تحولاتی شکل گرفت که نقطه‌های تعارض بالقوه‌ای را در کنش و واکنش متقابل ابرقدرت‌ها بوجود آورد. پویایی انقلاب اسلامی ایران و در امتداد آن تسخیر سفارت امریکا و شکل‌گیری انقلاب دوم، روند تعارضات ژئوپلیتیکی را پیچیده‌تر نمود.

نوع مداخلات باید به گونه‌ای می‌بود که از یک سو واکنش متقابل اتحاد شوروی را ایجاد نکند و از سوی دیگر بتواند زمینه محیطی را برای نیازهای فراگیر امریکا در منطقه خلیج فارس فراهم آورد.

در چنین شرایطی ایالات متحده امریکا می‌توانست تنها دو نقش متفاوت را در روند حوادث ایفا نماید. نقش اول مبتنی بر کناره‌گیری کوتاه مدت از حوادث منطقه‌ای در خلیج فارس بود. این امر با توجه به اهداف منطقه‌ای و منافع حیاتی جهان سرمایه‌داری و ایالات متحده امریکا در حوزه خلیج فارس امکان‌پذیر نبود. دکترین کارتر که در ژانویه ۱۹۸۰ ارائه شد بیان‌کننده اراده پیگیر امریکا برای مداخله و تأثیرگذاری در حوادث خلیج فارس بود. بنابراین طبیعی بنظر می‌رسد که امریکا برای مدیریت رویدادها و حوادث منطقه‌ای مداخلاتی را انجام رساند. نوع مداخلات باید به گونه‌ای می‌بود که از یک سو واکنش متقابل اتحاد شوروی را ایجاد نکند و از سوی دیگر بتواند زمینه محیطی را برای نیازهای فراگیر امریکا در منطقه خلیج فارس فراهم آورد. اهداف و نیازهای ایالات متحده اغلب اقتصادی بوده، اما به دلیل نوع رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه، امریکا به ثبات ژئواستراتژیک می‌اندیشید. برای رسیدن به این امر و تأمین ثبات مورد نظر؛ اقدامات بازدارنده امریکا نتایجی را ایجاد نمی‌کرد. زیرا هرگونه اقدام بازدارنده به واکنش متقابل سایر بازیگران از جمله جمهوری اسلامی ایران منجر می‌گردید. این روند بحران فراگیری را ایجاد می‌کرد که ایالات متحده ملزم به بکارگیری ابزارهای مستقیم برای مهار رویدادهای ناشی از کنش متقابل کشورها می‌گردید. از این رو، مطلوب‌ترین شرایط به گونه‌ای می‌توانست شکل‌گیرد که در راستای آن امواج منطقه‌ای متعارض رو در روی یکدیگر قرار گیرند. بویژه اینکه ایران در روند تسخیر

سفارت آمریکا نشان داد که در انجام واکنش‌های متقابل از اعتماد و به نفس لازم برخوردار است. بنابراین درگیر شدن با چنین کشوری نتایج مطلوبی را برای ایالات متحده ایجاد نمی‌کرد. بهترین گزینه برای آمریکا در راستای رویارویی با رویدادهای منطقه‌ای بهره‌گیری از شرایط و زیرساخت‌های موجود در حوزه خلیج فارس بود.

کشور عراق خود را رهبر جهان عرب می‌دانست و در این رابطه تهدیدات مربوط به اصول‌گرایی اسلامی و تأثیر آن بر محافظه‌کاری عربی منطقه و منافع کشورهای صنعتی غرب بخصوص ایالات متحده آمریکا را درک می‌کرد. این امر زمینه همکاری متقابل آمریکا و عراق در حوزه تحولات خلیج فارس و بویژه انجام کنش تجاوزکارانه توسط ارتش عراق را فراهم آورد. این تأکید لازم است که روابط دیپلماتیک عراق و آمریکا از سال ۱۹۶۸ قطع گردیده بود اما دو کشور از سال ۱۹۷۹ سطح تعاملات خود را که از طریق دفتر حفاظت منافع به انجام می‌رسید، گسترش داده بودند. این امر به بازسازی روابط دو کشور منجر گردید به گونه‌ای که:

«برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا» در دوران کارتر» برای اطلاع از وضعیت عراق و برای جنگ سفرهای مکرری را به عراق می‌نماید. به طوری که وال استریت ژورنال در هشتم فوریه ۱۹۸۰، یکی از این سفرهای محرمانه رافاش می‌سازد. همچنین تایمز لندن در ۱۷ ژوئن ۱۹۸۰ به ملاقات برژینسکی با صدام حسین اشاره کرده و می‌گوید که نامبرده (برژینسکی) بعد از سفر محرمانه به بغداد، در یک مصاحبه تلویزیونی گفته است که تضاد قابل ملاحظه‌ای بین آمریکا و عراق نمی‌بیند. آمریکا معتقد است که عراق تصمیم به استقلال دارد و در آرزوی امنیت خلیج فارس است... پس از آغاز جنگ، روابط عراق و آمریکا آشکارا بهبود یافت»^(۱)

به این ترتیب می‌توان تأکید داشت که شکل‌گیری جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران حداکثر منافع و بازتاب امنیتی برای منافع و اهداف منطقه‌ای آمریکا را به همراه داشته است. در این روند اخبار گوناگونی در رابطه با هماهنگی مقامات دفاعی و امنیتی عراق منتشر گردید، اما تاکنون «سند رسمی» در این رابطه انتشار نیافته است. ولی به یقین می‌توان تأکید داشت که آمریکایی‌ها اطلاعات قابل اتکایی را برای ارتش عراق تهیه نموده و از سوی دیگر

۱- منوچهر محمدی، «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی: یک بررسی همه جانبه»، بررسی‌های نظامی، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۷۲، صفحه ۲۵.

بستر مناسبی برای انجام عملیات نظامی عراق فراهم آورده بودند. این امر مورد تأکید بسیاری از مطبوعات و تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل قرار گرفت. افکار عمومی و مطبوعات داخلی آمریکا نیز دیدگاه و نگرش هماهنگی را در این رابطه ارائه دادند. نظر کلی بر این امر قرار گرفته بود که ایالات متحده برای مهار و محدودسازی جایگاه ایران اقدامات گسترده‌ای را در دستور کار خود قرار داده است. همکاری با عراق و تشویق آن کشور به انجام عملیات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران از جمله این موارد است. عراقی‌ها چنین فکر می‌کردند که در هم ریختگی ساختار سیاسی، امنیتی و نظامی ایران به شرایطی منجر خواهد شد که آنان را در کوتاه‌ترین زمان ممکن به اهداف خود برساند. بر این اساس تنها آمریکا مشکل و عامل بازدارنده به شمار می‌آمد. امریکایی‌ها نیز به دلایلی شکل‌گیری جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران را در راستای اهداف خود و در مسیر کاهش پتانسیل و تأثیرگذاری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌دانستند. بطور کلی می‌توان دلایل پشتیبانی آمریکا از عراق و ایجاد زمینه لازم برای آن کشور جهت تهاجم نظامی به جمهوری اسلامی ایران را در موارد ذیل مورد توجه قرار داد:

۱- تسریع در آزادی گروگانهای امریکایی

هر چند شکل‌گیری جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران نتایج متفاوت و گسترده‌ای را برای امریکا فراهم می‌آورد، اما باید توجه داشت که در سپتامبر ۱۹۸۰، مهمترین مسئله برای امریکا و بویژه برای کارتر، حل مسئله گروگانها بود. زیرا انتخابات ریاست جمهوری آن کشور در نوامبر همان سال برگزار می‌گردید. کارتر کمتر از ۲ ماه زمان داشت تا بتواند ایران را در برابر فشارهای فراگیرتری قرار داده، و به گونه‌ای مسایل مبتلا به اشغال سفارت امریکا و بویژه موضوع گروگانها را حل نماید. امریکایی‌ها بر این اعتقاد بودند که ایران برای رویارویی با عراق نیازمند ابزار نظامی و تجهیزات مدرنی می‌باشد که با بهره‌گیری از آن بتواند از پیشروی عراقی‌ها جلوگیری نماید و آنها را تا پشت مرزهای بین‌المللی و ادار به عقب‌نشینی کند. این روند شرایط لازم را برای امریکایی‌ها فراهم می‌آورد تا مبادلهٔ مربوط را به انجام رسانده و از سوی دیگر موقعیت بهتری را «برای کارتر» و در روند انتخابات ریاست جمهوری که در چهارم نوامبر ۱۹۸۰ به انجام می‌رسید، فراهم آورند. در این رابطه مشاور امنیت ملی کارتر بیان می‌دارد که:

«آغاز جنگ عراق با ایران و نیاز ایران به لوازم یدکی، هواپیما و سلاح‌های امریکایی، این امیدواری را در ما بوجود آورد که با استفاده از این حربه بتوانیم ایران را وادار به پذیرش راه حل سریعی برای مسئله گروگانها بکنیم. در اواسط اکتبر، حتی این موضوع بین خود ما مورد بحث بود که وسایل یدکی مورد نیاز ایران را پیشتر به آلمان، الجزایر و پاکستان بفرستیم تا ایرانی‌ها به محض آزادی گروگانها با هواپیماهای خود این وسایل را به ایران حمل کنند.»^(۱)

امریکایی‌ها نیز با توجه به گفتارهای یاد شده از برژینسکی، چنین احساس می‌کردند که شروع جنگ واکنش همکارجویانه ایران را با ایالات

متحده به همراه خواهد داشت. اما واقعیت امر جلوه متفاوتی از تحلیل عراق و تحلیل‌گران امنیت ملی امریکا را به نمایش گذارد. زیرا شکل‌گیری جنگ بسیج عمومی در ایران را ایجاد نمود و این امر به تمرکز در ساختارهای سیاسی منتهی گردید. از سوی دیگر، شکل‌گیری جنگ و تهاجم عراق به مراکز صنعتی و نظامی جمهوری اسلامی، احساسات ضد امریکایی در جامعه ایران را افزایش داده به گونه‌ای که کارتر و امریکایی‌ها به عنوان آغازگران جنگ مورد استناد قرار گرفتند و در نتیجه واکنش گروه‌های بسیج شده جامعه ایران نسبت به آنان افزایش یافت.

اما جنگ تحمیلی نتایجی متفاوت از آنچه امریکایی‌ها و عراقی‌ها پیش‌بینی می‌کردند؛ بوجود آورد. زیرا عراق «ساختار» و «سازمان» نیروهای نظامی ایران را مورد توجه قرار داده بود. آن‌ها بر این اعتقاد بودند، ساختاری که توسط انقلاب درهم شکسته شده باشد، بزودی ترمیم نخواهد یافت در نتیجه، جنگ به ایجاد شکاف بین رهبران انقلاب، ساختارهای بوروکراتیک و نهادهای اجتماعی منجر خواهد شد.

امریکایی‌ها نیز با توجه به گفتارهای یاد شده از برژینسکی، چنین احساس می‌کردند که شروع جنگ واکنش همکارجویانه ایران را با ایالات متحده به همراه خواهد داشت. اما واقعیت امر جلوه متفاوتی از تحلیل عراق و تحلیل‌گران امنیت ملی امریکا را به نمایش

۱- زبینگو برژینسکی، توطئه در ایران (قدرت و اصول اخلاقی)، ترجمه محمود طلوعی، (تهران: انتشارات هفته،

گذارد. زیرا شکل‌گیری جنگ بسیج عمومی در ایران را ایجاد نمود و این امر به تمرکز در ساختارهای سیاسی منتهی گردید. از سوی دیگر، شکل‌گیری جنگ و تهاجم عراق به مراکز صنعتی و نظامی جمهوری اسلامی، احساسات ضد امریکایی در جامعه ایران را افزایش داده به گونه‌ای که کارتر و امریکایی‌ها به عنوان آغازگران جنگ مورد استناد قرار گرفتند و در نتیجه واکنش گروه‌های بسیج‌شده جامعه ایران نسبت به آنان افزایش یافت. این روند دولت را در شرایطی قرار داد که نتواند نقش مؤثر و همکاری جویانه‌ای را با امریکایی‌ها به انجام رسانده و در نتیجه حل موضوع گروگانها تا پایان دوره ریاست جمهوری کارتر به تعویق افتاد.

هر چند امریکایی‌ها نتوانستند نتیجه‌ای مطلوب از تهاجم عراق به جمهوری اسلامی ایران بدست آورند، اما اقدامات و اهداف آن کشور در مورد تضعیف، انزوای مجازات ایران، زمینه‌ساز تهاجم و تجاوز عراق به مرزهای جمهوری اسلامی ایران گردید. این امر سیاست اعلام شده امریکا در مورد «اتخاذ بیطرفی» در روند جنگ را نقض می‌کند. در این راستا، نشریات تخصصی امریکا در حوزه سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل که در زمستان ۱۹۸۰ منتشر گردید بر انحراف و بی‌حاصلی اهداف و ابزارهای امریکا در روند جنگ تحمیلی علیه ایران تأکید نموده‌اند.^(۱)

۲- مقابله با گسترش بنیادگرایی اسلامی در حوزه خاورمیانه

تحولات مربوط به انقلاب اسلامی ایران همراه با اولین روزهایی که از عمر انقلاب سپری می‌گردید مشکلات فراگیری را برای سیاست خاورمیانه‌ای امریکا فراهم می‌آورد. شکل‌گیری جنبش‌های مذهبی که دارای جهت‌گیری رادیکال نسبت به روند

۱- برای آگاهی از این امر و همچنین بررسی مقالات تخصصی که امریکایی‌ها در مورد جنگ ایران و عراق منتشر نموده‌اند می‌توان به موارد ذیل مراجعه نمود:

- Glaudia Wright, "The Implication Of Iran-Iraq War", Foreign Affairs, No. 59, Winter - 1980 - 1981.

- Aeedi Dawisha, "Iraq: The West's Opportunity", Foreign Policy, No. 41, Winter 1980. 1981.

در این رابطه جنبش جهاد اسلامی در مصر، حزب... در لبنان و سایر جنبش‌های اسلامی در سایر کشورهای منطقه ایجاد گردیدند. کارکرد این گروه‌ها با آنچه که امریکا در پی تأمین و تحقق آن بود، به طور کامل منافات داشت.

در نتیجه یکی دیگر از معضلات ایالات متحده در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رویارویی با روند انقلابی و رادیکالیسم رو به گسترش در خاورمیانه بود. در این رابطه، جمهوری اسلامی ایران به عنوان مرکز و قطب تپنده مجموعه‌های نوظهور خاورمیانه به شمار می‌آید که مهار آن برای اهداف و منافع امریکا اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید.

سیاسی خاورمیانه بودند، شرایط پیچیده‌ای را ایجاد نمود. در این رابطه جنبش جهاد اسلامی در مصر، حزب... در لبنان و سایر جنبش‌های اسلامی در سایر کشورهای منطقه ایجاد گردیدند. کارکرد این گروه‌ها با آنچه که امریکا در پی تأمین و تحقق آن بود، به طور کامل منافات داشت. در نتیجه یکی دیگر از معضلات ایالات متحده در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رویارویی با روند انقلابی و رادیکالیسم رو به گسترش در خاورمیانه بود. در این رابطه، جمهوری اسلامی ایران به عنوان مرکز و قطب تپنده مجموعه‌های نوظهور خاورمیانه به شمار می‌آید که مهار آن برای اهداف و منافع امریکا اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید.

یکی از روش‌های رسیدن به این هدف را باید بهره‌گیری از ابزارها و الگوهای غیر مستقیم نام برد. در این روند به جای مقابله مستقیم با گروه‌های نوظهور، که نیازمند پیچیدگی خاص خود می‌باشد، امریکایی‌ها از الگوی مهار و مقابله با ایران بهره گرفتند. در این رابطه، برگزاری کنفرانس‌هایی با شرکت نمایندگان نهضت‌های آزادی‌بخش در تهران به منزله پشتیبانی ایران از تروریسم بین‌المللی تلقی می‌شد. بحران لبنان، تجاوز اسرائیل به خاک این کشور و اعزام نیروهای دریایی امریکا به لبنان با واکنش نیروهای مردمی لبنان روبرو گردید. در این رابطه مقر تفنگداران اعزامی ایالات متحده با عملیات انتحاری منهدم گردید. به این ترتیب امریکا با پدیده جدیدی روبرو شد که نه تنها به رویارویی با سمبل‌های منطقه‌ای آن اکتفا می‌کرد بلکه واحدهای نظامی آن کشور را نیز به گونه‌ای مستقیم مورد هدف قرار داده بود. استراتژیست‌های امریکایی تمامی این تحولات را برخاسته از انقلاب اسلامی ایران می‌دانستند و بر آن اساس در پی کاهش پتانسیل مربوط به انقلاب ایران از راه حمایت نظامی از عراق و تداوم بخشیدن به موازنه‌ای بودند که عامل جنگ به شمار می‌آید.

سازمانهای امنیتی ایالات متحده بویژه سازمان اطلاعات مرکزی، در رسیدن به چنین جمعبندی تعارض‌گونه‌ای نقش اساسی داشتند. تحلیل‌گران امریکایی بر این اعتقاد بودند که گزارش‌های "CIA" با بزرگ‌نمایی قابل توجهی همراه بود و بر این اساس در پی بدست آوردن امکانات و مطلوبیت سازمانی برای رویارویی با ایران بودند.^(۱)

در شرایطی که امریکا به چنین جمعبندی در برخورد با ایران دست یافته بود، پندار و آموزه ژنرال «آلکساندر هیگ» اولین وزیر امور خارجه ریگان بر استراتژی امریکا در برخورد با ایران کاملاً مؤثر و تعیین کننده بود. آلکساندر هیگ الگوی «اجماع استراتژیک» را با همکار کشورهای میانه‌روی خاورمیانه (مصر و اردن)، کشورهای محافظه‌کار خلیج فارس و اسرائیل را ارائه داده بود. هدف این روند مقابله مؤثر با اتحاد شوروی بود. اما جهت رسیدن به این فرآیند لازم بود تا چالش‌های منطقه‌ای که در برابر سیاست خارجی آن کشور ارائه گردیده توسط نیروهای منطقه‌ای برطرف گردد. زیرا بر اساس نظریه «اجماع استراتژیک هیگ»، ایالات متحده نمی‌توانست به گونه‌ای همزمان استراتژی‌های خرد و کلان را در چارچوب سیستم دو قطبی به مرحله اجرا گذارد. بنابراین لازم بود تا رادیکالیسم عراق در برابر «فوق ایدئولوژی گرایی» در جمهوری اسلامی ایران کارکرد خود را از دست بدهد، ثانیاً عراق به گروه کشورهای محافظه‌کار منطقه‌ای و در چارچوب سیاست حفظ وضع موجود ایفای نقش نماید. ثالثاً محافظه‌کاری عراق مورد حمایت امریکا واقع گردد.

به همین دلیل بود که در سال ۱۹۸۴، دیپلمات‌های امریکایی از شکست نظامی عراق در روند جنگ اظهار نگرانی نموده و از کشورهای محافظه‌کار منطقه خواستند تا عراقی‌ها را در روند ادامه تعارض خود با ایران پشتیبانی کنند. زیرا اگر عراق در روند جنگ با شکست نظامی فراگیری متوقف می‌گردید، در آن شرایط نه تنها بنیادگرایی اسلامی با ابعاد همه جانبه تری نمایان می‌شد، بلکه امریکایی‌ها ناچار بودند برای مقابله با «تهدیدات کم شدت»* از ابزارهای مستقیم بهره‌گیری نموده و این امر دامنه و کارکرد تهدیدات برخاسته از اصول گرایی اسلامی را در حوزه خاورمیانه و خلیج فارس افزایش می‌داد. به همین دلیل، امریکایی‌ها زمینه‌سازی

1- David Alpern, "American Secret Worries", Newsweek, 10 October 1983, P.42.

* Low Intensive Threat

روابط سیاسی - اقتصادی خود با عراق را فراهم آورده و در نتیجه عراق و ایالات متحده در سال ۱۹۸۴، روابط دیپلماتیک خود را به حالت عادی بازگرداند.^(۱)

این توضیح لازم است که ایالات متحده در سال ۱۹۸۲، عراق را از لیست کشورهای حامی تروریست خارج نمود. این امر به عادی شدن همکاری‌های اقتصادی - تکنولوژیک عراق منجر گردیده و در راستای آن اجازه صدور ابزارهایی به عراق داده شد که این کشور در حوزه‌های نظامی و تولید جنگ‌افزارهای مخرب از آن بهره‌مند گردید.

روند فوق با واکنش مطبوعات امریکایی روبرو گردید. زیرا فروش ابزارهای دو منظوره امریکا به عراق، زمینه را برای افزایش معاملات تجاری و تسلیحاتی کشورهای اروپایی با عراق ایجاد می‌نمود. این امر بیان‌کننده شرایطی بود که:

«دولت ریگان آمادگی خود را برای جلوگیری از پیروزی ایران در روند جنگ خلیج فارس اعلام داشته بود. زیرا در صورت پیروزی ایران بر عراق، در آن کشور حکومت شیعی برقرار خواهد شد. اگر شیعیان به قدرت نایل گردند، برآیند قدرت در خاورمیانه دگرگون خواهد شد و بنیادگرایان قوای بیشتری برای برهم زدن نظم و ثبات خاورمیانه بدست خواهند آورد. برای مقابله با گروه‌های تندروی اسلامی طبیعی بنظر می‌رسد که از به قدرت رسیدن اصول‌گرایان و کشوری که از آنان حمایت بعمل می‌آورد، جلوگیری شود.»^(۲)

این روند را ایالات متحده پس از تسلیم عراق در جنگ با متحدین در پیش گرفت. نیروهای زمینی امریکا می‌توانستند پس از عبور از خط مقدم جبهه وارد بغداد گردیده و حکومت بعثی صدام را سرنگون نمایند. اما به دلیل پیامدهای این امر در ارتباط با آینده عراق و تأثیری که در روند تشکل گروه‌های اصول‌گرایی اسلامی ایجاد می‌شد، امریکایی‌ها نه تنها موجودیت صدام را پذیرا گردیدند بلکه زمینه محیطی را برای سرکوب گروه‌های شیعی در جنوب عراق فراهم آوردند. این امر بیان‌کننده سطح تعارض امریکا با گروه‌های اصولی‌گرا در خاورمیانه می‌باشد.

1- Mansur Farhang, "The Iran-Iraq War", World Policy Journal, Spring 1985, P.677.

2- Jack Anderson, "Reagan Urged To Take Side In Persian Gulf", Wall Street Journal, 13 September 1985.

۳- اقدامات ضد ایرانی ایالات متحده در ماه‌های پایان جنگ

تمامی شواهد تحقیقی بیانگر این نکته می‌باشند که ایالات متحده آمریکا در دوران جنگ تحمیلی از عراق حمایت‌های لازم را بعمل آورده و به این ترتیب سطح فشار وارد بر ایران فراتر از عملیات یک کشور منطقه‌ای بوده است. در دوران پیش از جنگ، امریکایی‌ها با بهره‌گیری از اطلاعات ماهواره‌ای و همچنین سایر اطلاعاتی که از طریق آواکس‌های مستقر در عربستان بدست می‌آوردند؛ کشور عراق را در انجام عملیات تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران، ترغیب و تشویق نمودند. بسیاری از تحلیل‌گران حقوق بین‌الملل بر این اعتقادند:

«انجام اینگونه اقدامات که به موجب آن توان عملیاتی عراق را علیه جمهوری اسلامی ایران افزایش می‌داد، نوعی اقدام دشمنانه و غیر بیطرفانه‌ای تلقی می‌گردد که امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به انجام رساند. اینگونه اقدامات ایالات متحده از نظر حقوق بین‌الملل و قواعد منشور ملل متحد نوعی اقدام تجاوزکارانه تلقی می‌شود که در حکم اقدام جنگی نیز به شمار می‌آید. بر اساس چنین اقداماتی می‌توان تأکید داشت که امریکا در انجام تجاوزات و اقدامات مسلحانه عراق مشارکت داشته و بر این اساس در برابر دولت ایران مسئول است.»^(۱)

روند حمایت امریکا از تهاجمات و اقدامات جنگی عراق را باید در زمان تداوم جنگ و انجام حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک از آن کشور مورد توجه قرار داد. به همین دلیل، تمامی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به گونه‌ای مستقیم و غیر مستقیم از عراق حمایت نظامی، اقتصادی و سازمانی بعمل آوردند. علت اصلی آنرا باید تبیین ضرورت پشتیبانی از «جبهه غربی مقابله با بنیادگرایی» تلقی نمود که توسط جورج شولتز و در برخورد با ایران مورد تأکید قرار گرفته بود.

در ماه‌های پایانی جنگ، ایالات متحده حضور فراگیرتری در حوزه

1- F. Antony Boyle, "International Crisis and Neutrality: U.S Foreign Policy Toward The Iran - IraQ War". In A.T. Leonard (ed.), Neutrality : Changing Concepts and Practices, (Boulder, col: West View Press, 1987), P.61.

خلیج فارس پیدانمود. عراقیها از گسترش حضور امریکاییها کاملاً شادمان بودند و آنرا به منزله افزایش درگیری و ستیزش ایران و ایالات متحده می دانستند. در چنین شرایطی، جو بین المللی علیه ایران گسترش می یافت و این امر عراق را از کامیابی و شرایط روانی مطلوب تری برخوردار میکرد. با حضور امریکا در خلیج فارس و اعمال اراده آن کشور برای اسکورت نفت کش های کویتی و سعودی، تصاعد در روند جنگ ایران و عراق افزایش یافت و از سوی دیگر ستیزش های امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران جلوه مستقیم ورود در رو پیدا نمود.

در ماه های پایانی جنگ، ایالات متحده حضور فراگیرتری در حوزه خلیج فارس پیدانمود. عراقیها از گسترش حضور امریکاییها کاملاً شادمان بودند و آنرا به منزله افزایش درگیری و ستیزش ایران و ایالات متحده می دانستند. در چنین شرایطی، جو بین المللی علیه ایران گسترش می یافت و این امر عراق را از کامیابی و شرایط روانی مطلوب تری برخوردار میکرد. با حضور امریکا در خلیج فارس و اعمال اراده آن کشور برای اسکورت نفت کش های کویتی و سعودی، تصاعد در روند جنگ ایران و عراق افزایش یافت و از سوی دیگر ستیزش های امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران جلوه مستقیم ورود در رو پیدا نمود.

پس از اینکه ایالات متحده در ۶ آوریل ۱۹۸۷، اعلام نمود که ۱۱ نفت کش کویتی با استفاده از پرچم امریکا در خلیج فارس حرکت خواهند کرد، شرایط روانی برای گسترش تعارض بین دو کشور افزایش یافت. در تداوم این امر کشتی های کویتی در ۲۲ جولای ۱۹۸۷، پرچم امریکا را روی سکوی خود نصب نمودند و دو روز بعد نفت کش «بریجستون» که دارای پرچم ایالات متحده بود با یک مین دریایی برخورد کرد. این روند نشان داد که در شرایط بحرانی خلیج فارس هر نیرویی که حضور پیدا کند؛ دچار بحران و آسیب خواهد شد. طبعاً آسیب دیدن واحدهای دریای کشوری همانند امریکا که به عنوان نیروی مداخله گیر بین المللی ایفای نقش میکند، بدون واکنش و مخاطره نخواهد بود. اما امریکا با پذیرفتن خطر ورود به منطقه ای بحرانی، نه تنها تشدید تعارضات را موجب شد، بلکه به گونه ای عملی نسبت به بند پنجم قطعنامه ۵۹۸ که در طی آن از کشورهای بزرگ خواسته بود که «حداکثر خویشتن داری خود را در روند جنگ مبذول دارند و از هر گونه اقدامی که به

تشدید و گسترش بیشتر منازعه منجر می‌گردد، خودداری نمایند»^(۱) را عملاً نادیده گرفت. در این رابطه، باید تأکید داشت که اسکورت نفت‌کشهای کویتی توسط ناوهای امریکایی، نصب پرچم امریکا روی کشتیهای کویتی و همچنین انجام اقدامات تهاجمی و تلافی‌جویانه علیه تأسیسات نظامی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران از جمله مواردی می‌باشد که امریکا در نقض ماده ۵ قطعنامه ۵۹۸ علیه جمهوری اسلامی ایران به انجام رساند. این اقدامات به همان اندازه‌ای که برای اهداف و منافع ملی ایران تهدید کننده به شمار می‌آمد، به همان میزان برای عراق اعتماد به نفس و توانمندی عملیاتی را در جلوه‌های جنگ بوجود آورد. زیرا امریکایی‌ها عملیات تهاجمی و تلافی‌جویانه خود را با گسترش و فشردگی قابل توجهی به انجام رسانده به گونه‌ای که طی ماه اکتبر ۱۹۸۷، امریکا سه فروند قایق گشتی ایران را در آبهای خلیج فارس غرق نموده و در همین دوران یک سکوی نفتی ایران نیز مورد هدف واقع گردید.

مهمترین اقدام تهاجمی امریکا علیه تأسیسات و ابزارهای دفاعی ایران در تاریخ ۱۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۸۸ به انجام رسید. در این مقطع زمانی عراقی‌ها نیز با تهاجم گسترده خود جزیره فاو را باز پس گرفتند.

اقدام عراق و امریکا از دیدگاه شهروندان و نیروهای نظامی ایران بیان کننده نوعی تبانی و هماهنگی در کارکرد منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. بویژه اینکه امریکایی‌ها تأکید داشتند که باید جمهوری اسلامی ایران را تحریم تسلیحاتی نمود. این امر توان دفاعی و عملیاتی ایران را کاهش می‌داد. در نتیجه پذیرش قطعنامه در شرایطی انجام می‌پذیرفت که توان ساختاری و کارکردی نیروهای مسلح ایران به گونه مشهودی کاهش یافته باشد. در آن شرایط عراق می‌توانست به مطلوبیت‌های بهتری دست یابد.

روند فوق و همچنین عملیات گسترده عراق در ماه جولای به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی ایران منجر گردید، اما آتش بس واقعی در جنگ در روز دوم اوت به انجام رسید. در این فاصله عراقی‌ها از «شرایط گسست» روانی و نظامی استفاده کرده و در

1- United Nation, Security Council "Resolution 598", (1987) Adopted by The Security Council at its Meeting on 2 July 1987.

مناطق مستقر گردیدند که تنها به دلیل شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی و بعد از تجاوز عراق به کویت، ملزم به تخلیه خاک ایران گردیدند. نکته جالب توجه در این است که عراق شرایط محیطی و نظر دبیرکل سازمان ملل در مورد وظایف و تعهدات متجاوز را نپذیرفته و به این دلیل قرارداد صلح هنوز بین دو کشور به امضاء نرسیده است.

با توجه به تمامی اقدامات محدود کننده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران و همچنین با تأکید بر عملیات تهاجمی آن کشور علیه تأسیسات نظامی و صنعتی ایران، شاهد آن بوده‌ایم که جمهوری اسلامی ایران به دلیل مصالح امنیتی فراگیر، از انجام واکنش‌های نظامی متقابل خودداری نموده و به این ترتیب نشان داد که از سنجیدگی و دوراندیشی لازم در حوزه امنیت منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل برخوردار است.

شورای همکاری خلیج (فارس) و جنگ تحمیلی

موجودیت حقوقی و سازمانی این شورا، چند ماه پس از تهاجم عراق به جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت. اهداف اولیه شورا بیان کننده برنامه‌های همکاری جویانه اقتصادی بوده است. اما پس از مدتی اهداف اقتصادی تحت الشعاع رویدادهای منطقه‌ای و ضرورت‌های امنیتی قرار گرفت. مواضع شورای همکاری از این جهت اهمیت دارد که این کشورها به عنوان بازیگر منطقه‌ای به شمار می‌آیند؛ که از یک سو دارای مواضع مشترکی می‌باشند و از سوی دیگر در ائتلاف با جهان غرب و سیستم بین‌الملل علیه جمهوری اسلامی ایران اتخاذ موضع نمودند.

هدف اصلی آنان کاهش رادیکالیسم منطقه‌ای و افول اصول‌گرایی اسلامی بود. شاخص‌های یادشده در دهه ۱۹۸۰، با موجودیت این کشورها متعارض بود. تحلیل‌گران غربی بر این اعتقادند که علت پشتیبانی این شورا از ~~مراقب‌ها باید در نتیجه شکست عراق مورد توجه قرار داد. اگر مراقب در جنگ~~ تهاجمی خود علیه جمهوری اسلامی ایران شکست قطعی را پذیرا می‌گردید در آن صورت وضعیت کشورهای محافظه‌کار منطقه، شکننده‌تر بنظر می‌رسید.

نوع مواضع شورای همکاری را باید بر اساس نقش محافظه‌کارانه و جهت‌گیری حفظ وضع موجود آن مورد ارزیابی قرارداد. این مجموعه موجودیت و کارکرد انقلاب اسلامی را

علیه شرایط و مختصات ساختاری خود ارزیابی نموده و بر این اساس آماده انجام هرگونه مساعدت و کمکی به عراق بودند تا این کشور را در تهاجم خود به ایران حمایت نمایند. هدف اصلی آنان کاهش رادیکالیسم منطقه‌ای و افول اصول‌گرایی اسلامی بود. شاخص‌های یادشده در دهه ۱۹۸۰، با موجودیت این کشورها متعارض بود. تحلیل‌گران غربی بر این اعتقادند که علت پشتیبانی این شورا از عراق را باید در نتایج شکست عراق مورد توجه قرار داد. اگر عراق در جنگ تهاجمی خود علیه جمهوری اسلامی ایران شکست قطعی را بپذیرد می‌گردید در آن صورت وضعیت کشورهای محافظه‌کار منطقه، شکننده‌تر بنظر می‌رسید.^(۱)

حضور نیروهای خارجی در خلیج فارس و حمایت مستقیم امریکا از کشتی‌های حامل نفت خام کشورهای یاد شده نیز به این دلیل انجام پذیرفت که در سال ۱۹۸۶ عراق توانایی لازم برای ایجاد بازدارندگی در برابر اقدامات تلافی‌جویانه جمهوری اسلامی ایران را نداشت و از سوی دیگر حضور نیروهای نظامی امریکا، اعتماد به نفس بیشتری را به آن کشورها اعطاء می‌نمود.

در روند جنگ، شورای همکاری با وجود اینکه اکراه زیادی برای پشتیبانی مستقیم از عراق نشان می‌داد اما حمایت اعضاء آن از کارکرد عراق در دوران جنگ و اعطاء کمک‌های مالی به کشور عراق بیان‌کننده نوع مواضع و کارکرد شورای همکاری در روند جنگ بوده است. این توضیح لازم است که نتیجه «جنگ بدون پیروزی» مطلوبترین وضعیت را برای شورای همکاری ایجاد میکرد. زیرا ساختار نظامی دو کشور تأثیرگذار بر حوادث خلیج فارس در روند جنگ تحلیل میگردد. اما نامشخص بودن نتیجه نهایی و ضربه‌پذیری عراق در برابر اقدامات نظامی ایران در روند جنگ، کشورهای شورای همکاری را به گونه مشهودتری محافظه‌کار نمود. نتیجه این محافظه‌کاری را باید در اعطاء کمک و حمایت‌های غیر مستقیم سیاسی مورد توجه قرار داد.^(۲)

1- Gers Noaeman, "Iraq, The Gulf states and The War", (London: thaca, 1980), P.75.

2- Nadav Safran, "Saudi Arabia: The Ceaseless Quest For Security (Cambridge : Belknap Press of Harvard University, 1985), P.373.

سازمان ملل متحد و جنگ تحمیلی

همانگونه که می‌دانیم کارکرد اصلی سازمان ملل (براساس قواعد منشور ملل متحد)، حفظ صلح و امنیت بین‌الملل است. این وظیفه به شکل‌گیری وضعیتی منجر می‌شود که سازمان ملل فراتر از ضرورت و منافع ملی دولت‌های ملی در نظام بین‌الملل ایفا نقش نماید. به این دلیل است که سازمان ملل را به عنوان «بازیگر فراملی Trans National Actor» مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهند.

با توجه به نقش و کارکرد بین‌المللی سازمان ملل، انتظار جامعه جهانی بر این بود که این بازیگر در روند بحران‌های بین‌المللی و بویژه در برخورد با جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران نقش عادلانه‌ای را ایفا نماید. در این رابطه، نقش شورای امنیت و قطعنامه‌های صادر از سوی آن اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

بر اساس بند ۱ ماده ۲۴ منشور ملل متحد، دولت‌ها مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را برعهده این سازمان می‌گذارند. شورای امنیت می‌توانست بر اساس ماده ۳۹ منشور و در روند جنگ نقش قانونمندتری را ایفا نماید. زیرا به موجب این ماده، شورا می‌توانست متجاوز را مشخص نموده و بر اساس آن اقدامات تنبیهی لازم علیه طرف متجاوز به انجام رساند. اما شورای امنیت از انجام این خواسته ایران خودداری ورزید. این امر به طولانی شدن روند جنگ منجر گردید. اگر آنچه «پرزدکوئیار» در ژانویه ۱۹۹۱، در ارتباط با اعلام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران، به انجام رسانده زودتر شکل گرفته بود، طبعاً زمان تداوم جنگ محدودتر و ضایعات آن نیز کمتر میشد. اما این امر تاپیش از آغاز جنگ دیگری در خلیج فارس به تعویق افتاد. دبیر کل سازمان ملل صرفاً بعد از تجاوز عراق به کویت و فراهم آمدن شرایط بین‌المللی مناسب بر علیه عراق، تجاوز آن کشور به جمهوری اسلامی ایران را اعلام نمود.

در دوران جنگ تحمیلی، تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت بر آتش بس و خویشنداری طرفین تأکید داشت. تنها قطعنامه‌هایی خواستار بازگشت نظامیان به مرزهای بین‌المللی بوده‌اند که پس از عملیات بیت‌المقدس صادر گردیده، که در آن شرایط زمانی، مطلوبیت نظامی ایران نسبت به عراق مشهود بود. ایران توانسته بود با بهره‌گیری از توان رزمی خود به این امر

دست یابد.

در دوران جنگ تحمیلی، تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت بر آتش‌بس و خویشننداری طرفین تأکید داشت. تنها قطعنامه‌هایی خواستار بازگشت نظامیان به مرزهای بین‌المللی بوده‌اند که پس از عملیات بیت‌المقدس صادر گردیده، که در آن شرایط زمانی، مطلوبیت نظامی ایران نسبت به عراق مشهود بود. ایران توانسته بود با بهره‌گیری از توان رزمی خود به این امر دست یابد.

روند فوق‌نشان داد که قدرت‌های بزرگ و بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل که به عنوان اعضاء اصلی شورای امنیت ایفای نقش می‌نمایند، بیش از آنکه مسئله صلح و امنیت بین‌المللی را در چارچوب «عدالت» مورد توجه قرار دهند، آنرا تابعی از سیاست موازنه منطقه‌ای بین قدرت‌های مداخله‌گر دانسته‌اند. به همین دلیل شورای امنیت سازمان ملل نیز در دوران جنگ تحمیلی بر اساس قواعد و کارکرد سازمانی خود ایفای نقش نکرده و قطعنامه‌های خود را بر اساس ضرورت‌هایی صادر نمود که طبعاً سیاست موازنه‌ای قدرت‌های بزرگ را تأمین می‌نمود.

نتیجه‌گیری:

نگرش سیستمیک به مباحث سیاست بین‌الملل تاکنون توفیق کمتری در تبیین مسایل و موضوعاتی از جمله صلح، جنگ، امنیت، و تعارض بین واحدها داشته است. علت این امر را باید در مواضع متفاوت بازیگران اصلی در نظام دو قطبی دانست. تهاجم عراق به مرزهای جمهوری اسلامی ایران، هرچند به لحاظ شکلی همانند سایر جنگ‌های منطقه‌ای بوده است، اما ورای شاخص‌های فیزیکی و عینی آن باید به تفاوت‌های اصلی این رویداد در مقایسه با سایر حوادث و پدیده‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آگاه گردید.

در روند جنگ تحمیلی، امریکا و اتحاد شوروی اعلام بیطرفی نمودند. حوادث نشان داد که دوبازیگر متعارض در ساختار دو قطبی به نتایج یکسان و همگونی در روند پشتیبانی از عراق دست یافتند. در این رابطه نه تنها قدرت‌های برتر به اعمال محدودیت علیه جمهوری

اسلامی ایران مبادرت نمودند بلکه عراق را به گونه‌ای همه جانبه مورد حمایت نظامی، اقتصادی و سیاسی قرار دادند.

کشورهای کنفرانس اسلامی اگر چه تلاش‌های قابل توجهی برای بازگرداندن صلح به منطقه به انجام رساندند، اما نمی‌توانستند انتظارات ایران را در جهت تأمین حقوق نادیده انگاشته‌اش تأمین نمایند. سایر سازمان‌های بین‌المللی اگرچه از طریق بیانیه یا میانجیگری ایفای نقش نمودند، اما اگر ایش این‌گونه ساختارها کاهش فشار نظامی علیه عراق بود.

سازمان ملل متحد نیز نتوانست وظایف قانونی خود را به انجام رساند و در گرداب قطعنامه‌های شورای امنیت باقی ماند. در این شرایط بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل توانستند اهداف منطقه‌ای خود را موازنه نمایند و در نتیجه جنگ به عنوان مقوله‌ای به شمار آید که در راستای آن بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل در مورد نتیجه جنگ به توافق رسیدند. هرچند هدف اصلی حمایت از عراق بود اما مقاومت و پایداری نظام اجتماعی ایران «روند و مسیر» آن را تغییر داد.

به این دلیل باید جنگ تحمیلی شکل گرفته بر علیه جمهوری اسلامی ایران را خارج از تقسیمات کلاسیک مربوط به منازعات منطقه‌ای مورد تجلیل قرار داد. واحدهای اصلی در نظام بین‌الملل به گونه‌ای هماهنگ در برخورد با انقلاب ایران و نتایج منطقه‌ای حاصل از آن واکنش نشان دادند. آنان بر این اعتقاد بودند که جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر علیه قواعد و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی است. چنین رهیافتی آنان را به مقابله با پدیده‌ای وادار نمود که دارای مولفه‌های انقلابی بود. طبیعی است که هیجانات ناشی از انقلاب نیروهایی را آزاد می‌کند که قادر است از ساختار و اهداف انقلابی حمایت بعمل آورد. این امر عمده‌ترین نیروی اجتماعی برای مقابله با اقدامات هماهنگ بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل و ماجراجویی‌های عراق در روند جنگ محسوب می‌شد. ایدئولوژی‌زده شدن نظام سیاسی در ایران، روند فوق‌را تا سالهای پایانی جنگ تداوم بخشید.